



MS BW IVANOW

ISSM - 0009

4121369

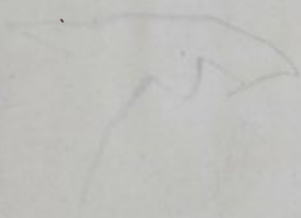
9

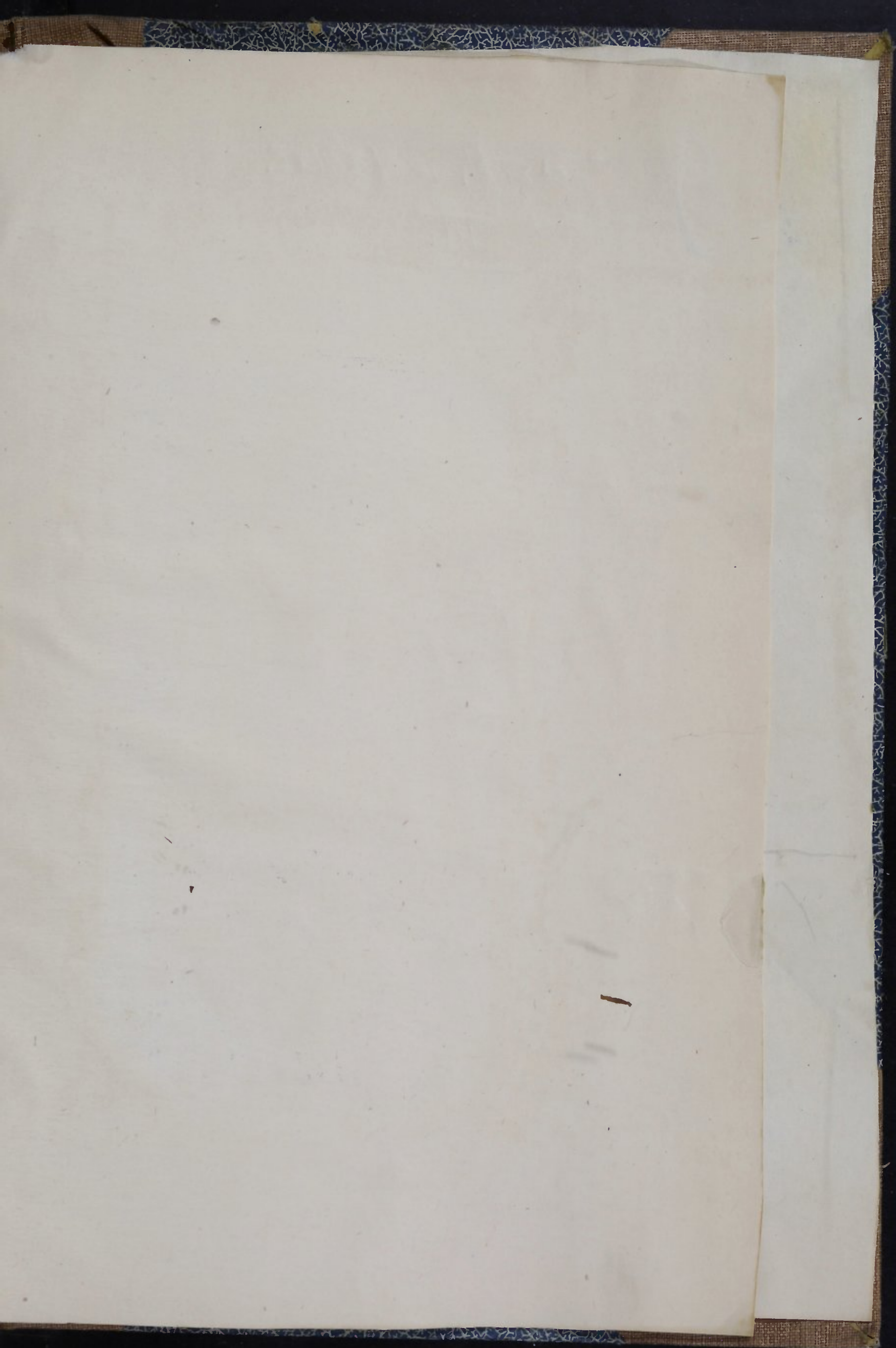
Tārīkh-i-Nādirū.

III

نادر

۹۴





۱
اشس را با غله و زرخه پدید از روی آب روان ساختند و در ایام
آباد در مقدم ماه مذکور حرکت کرده عازم کلینف کوشیتها
از روی دریا سبخر کلینف رسیده فوجی از غازیان کشتی با از آب
عبور و ما مورستند که همه جا از روی آب محاذی آید و بمالیون راه نوز
وادی مقصد با و در است و مقدم ماه نوز کوه بمالیون به مشرفی که مشرف
تجارت است اتفاق افتاده و در آنجا ولد حکیم بنی اناستون که در زمان سلطنت
و در آن اوان عمده امرای توران بود با حاکم حصار و حکام فرشی و اکبر
و ساسانی از طرف آب آمویه وارد آید و می موی و سبخر است
تایر و مستغنی خدمت کشته بجایه فائزه و نواز است از خصاص بافت
و از منزل مذکور بر صافلی مزار ایاست تهر از نواز است که فرود
نفس فرمودند که بر رسم منقلای همه جا و منزل پس رفته در راه بر حوض
تا سوکب بمالیون وارد سوذ و علی قلی خان را بر سبخر مشرفی است

نخستین ولایاتی که به سواران بیان بمانند کوه هر صد و سلطنت غایت کرده روز
انجام مهمام سپاه در آن منزل مکنت و آزار راه بار و چاق و جنگوی دادند
عازم بلخ شد در هفتم جمادی الثانی موسم مستهور بقوستانه بگوشتم از
بلخ مغرب خیمام سر ادقات اقبال کشته چون عزیز قلبی بک داد خواه
سابق اطلاق و خدمت خود را درین دولت ابد مدت داشت در
سوله وک با اطلاق کسبی نقد فایان را باخته بود لهذا محمد قوس سنی
بر او را و را بوالیکری بلخ سر بلبنه ساخته و خطاب فانی بهره بینه فرمود
و حکومت بلخ حوی بکد ای سلطان ولد داد خواه عمایت بکد بد و حکام
و اعمال بولایات تابعه بقیس در دوازدهم ماه مذکور ببلخ و حاکم رانی
که از مستحقات بلخ زرین ستانزاده نامدار بود ببلخ برده چون سالی
و صد هزار کسبی که هر یک دو سه هزار من بار بر میداشت سردار
بانیون ترتیب داده در روی آب امویه اما کرده بود
را از غله و زخیره بر کرده تو بجانته و الا را نیز نقل کرد

و ای ای در عیبت موکب بیا لوق سر از کریان زینا و سوری بر آوردن
معزم دست در از بی قدم به حد و در اسان گذاشته بود بنف و الا بنف
به سنج و نند بر انمکت کمال معلق داشت بعد از ان نظام بهما هم در کستان
در سنا نزدیم ماه برین موکب سیر و ز بی حسب ظاهر از تجار ا کو جکرده
شهرل به منزل عازم خوارزم و بعد از ورود بجوابه قلعه کسی که نام سر حد
دوازده شتر مسافت داشت یا نهایی استحقاقان چیز بسیار مع علیه
که تا بی ترکمانه خوارزم سیر کرد کی محمد علی خان اوساق یا اوز بکیر انفاق
کرده با جمعیت و استعداد نام دارد شش فرسخی قیاس جو میزند اند ضروری
لیندا خرنه بجز دستیدن این خبر نه و اغواق را سوز داشتند که کوچ
لج مستوف روانه شود و جوز با فوجی مسعود سلطام شب سواره راه
و ادبی اینکار گشته یکسان از دوز گشته از هر سیر بنوا از روز تا
استن افواج قاهره در ناحیه قار جو توقف در
و کما به نند است و لغو تر آنجا

مجلسی

بعد از ظهر از روز که علامت کرد بسیار بی جمعیت که مقدمه ایش مس
حضرت از دست و طرف و طرف نمودند با نجات در او یکده است از از
روی خرم و هر قدر دست بازی مستول سازند تا حضرت سیر وقت
ایستاد رسیده دست بازی انکروه سیر بازی اند پس صد بوی مهال از
قول بایوت بد استر با فوجی از یکده تا از این کوزین و جان بازان کس
ظفر قرین نمایی به کجا در انکتر عرض نهور شدند بکمدان اسب فاصله مانند
بود که تصار زینات و فرار از طایفه مانند دیوار سنگینه که بوی لکمه سیل
از پای در اندر زور و صدمه نوبه آن سیل بی زمینار سنگت با دست و
بر نمانند دیران جرار نیامید ای بی و فرمان سناست ای مستاق اول شبان
بر داخته جمعی از این را از زلف منته و تا نیاک حسن و خاک خند کانی
در گرفت و نموجی را حلقه کنند دیران نیم آنوستی در بر گرفت و سر در زنده
سای بیسگاه عرض پوست بعد از آنکه نیمه نیز دیران آن طایفه کردن ما
و دیگر در همان منزل که ناقار حوستش مفسر سنه

اتفاقاً در روانه است و از راه میان روانه کابل گردید در میان
 نهضت ریایات کیمیستان از ارض اجدت بجای استانت
 چون بسبب قصه مرحوم ابراهیم خان میشه لکزیه چارونه و در استانت منظره
 نظر اقباب نشان بود به بهی که سمت گذارش یافت از راه آباد
 غنی خان ابدالی مامور به پتینه لکزیه چارونه ساخته و درین اوقات
 بنزد از لشکر خوارزم فراغت رویی دار فوجی کبیر از سرداران و جوانان
 نام زد گشته که قبلاً ازین کو کیمه کابلون روانه سیر و در بند گشته تا جز
 نایره کیمه و در و بهی که کارزار کم ساخته تا موکب والا وارد شوند و
 شکاروز بکه نوزان و خوارزم پس از توبه موکب کیتی کتا حکم والا
 فوجی بجهت ابراهیم خان دریا آتش موج روانه استند و دو ماه
 درین فرین موکب کیمه خود بکلیت گشته بعد از انجام بزم غنیمت و نظر
 اسان بسیار تراده لفرالته مرزا تقویین در و در

از ارض اجدت

ابد میوند که کور کانی بعل آمده بود این معنی را معتمد دانسته برای مزید
الیتیم بصوبه وارثین لایموز و نهشته فرامین نوشته مقرر داشتند و
که بر کت مذکور که صد و شصت هزار تومان بیجا و زوایات میشد و
و در اعلی آنها از مالک هندوستان وضع و عیال و آن گفته و کند و غیره
در اعلی حوزه قدرت تسلیت بی و صیغه ملک ظل الهی دارند و هم چنین
از جانب فراتین خان وزیر اعظم و امیرای عظام هندوستان صورت داران
لاهور و ملتان و سیکسهای سیان بر بار فلک شان آمده نوشته و
کمان ایمنان بنولدشان سیزدهانه فدویانه سر فرار و بر حضرت الفراق
کردند و نیز از جانب پهلوی سبستی خان جلایر سردار کابلی که مامور بک
بقعه مشون نوزان لود بر بینه ملحوظ نظر و اققان عبیه طلال کردید که
قاتانین سکه کولاب اولیایه اطاعت را کلید تر نور ساخته از
در آمده لودند سردار بجات باطله این بی برده است
و جمعی عرضه شیخ بود در غایت...

در ارض اندکس طلوع نمود چون بسبب عبور و در سپاه لغز
لغز بیکه نوزانی و غوا رزمی عکالت راه بنیشتا بود و سزاوار بمهر و
طابق انسال مخط غلاد و اکثر دلاست بر عمر یافت و غله در ولایات
بجای بود لویه فلک منسرها از راه جنوستان و استر اباد و ما زنده را
درم مقصد گشت و در دویم محرم سنه اربع و تحسین دمایه الهی تفر
و جنوستان مغرب مراد قات غزواتان کردید **در بیان وقایع**
مالی بایون قال هزار و صد پنجاه هزار بحسری نسیب گشت
در از انصافی ساعت سلطان سبازگان مریم شیش زورنگ
ششم تحسین نوز دزی مرتب شده شحال کرد سبسی که بزرگ است
بزرگی قدر است و سر فای کل سرخ فار قار از قاطر
و سبسی سیاه درون لاله را فساد بی که در دل بود کل کردار دوی
قار مانند گو کیم سلطان بیار حجه بردا من دست و کوسر

ببارش این در خرم کسبیده بود به آغاز تو او کس نمود و نقد آن زخم
و عینق تیر علا و آن علت باران و ناسازی هوا کست حوال سیزه
علف با از دامن صحرا کستیده بود فرام برای جنود سلیمانی از خانه
دانه دام میگردند تا سهرک که ایلی که چشم کستس منزل بود به و از ده
یطی و میاریایی بسیار از فرط کسنگی از خفتار باران نماند و بی سستند
و سینه زاری از اسباب اهل اردوی در عین صحرای از آبها میاده بیاد ق
رفت و از این که هر شدنی بارهای قرین بود بعد از ورود شهر کتایی
اردوی بخون را با فاقه حاصل کست که دامن صحرای که ایلی چون
دامن کلین نیز کستیده و ریاحین بود کست زایل کست هر روز
ضد بویقت اقلیم نیایی حرکت را یک کستیم از نیم کست کستیم با
مفت کرده چند روزی در جانب شمالی رود در کمال کست
طوا کست کست نادواب از کار رفته
کست که ماهر کارون

3. دند نیم

بودند بنظر اقدس رسیدند بر اینکه سر پیمه اقبال و بازوی قوی و
بندوی حجت بنزد اول فقه لایحه فاقان بی کمال الظایفه را کوه کمال طبع
و ادب ارباب ابواب اطلاق بر روی ایشان کنند تو صمیم این معانی است
لکن به چاره نده سلیب و بنور موهوم و بعد از اینکزی موصوف و شستن
ایشان در سمت جنوبی کوه البرز واقع گشته و آن کوه از جهات مستهوره
جهان و در بلندی در صفت سر کوب جرم کزد است و جوینش و سر کوب
بعد از آنکه از موقف اعلی مرتفع گشته بودند دریا تردیم ذی جرم و در کوه
رودخانه قانع شده و آنظایفه سد موضع را که موهوم بجار و غار بود
عازیان زور آور گشته جمعی از الظایفه بجوار فک گشته چون گشت شرفی
کوه در تصرف لکنیه بود آنظایفه تاب مقاومت نیاورده چار را فانی
و بجا و ج رفته بنای بر فاش گشته بعد از چند روز که در غار بود
عظیم و حکمتی متوالی پوست جمعی از ایشان تقار
سنگی که در غار بود

نبت سده اند اما بیست و چهار کس که در این وقت که در این راه
محقق افتاده بگراه انحصار و از آن استهور است بدین معنی است
که بیاورد کم رو خورشید بر فرازش آن یک صود کند از سینه تمام ساز
و اگر یک سر نیم اسیر ماه بر فلک استن آغاز بلا روی کند خورشید از دره
عقبار اندازد از دلاوران ابدالی در طلب بسته استند تا کردن
بر قس حیل و کفر طغیان از بسته حکام روز طرم حیل افکنده تا تمام
ببیند جمعی بموضع قتل در آمدند و نیم شب مانند دعای مستجاب که آنکه
الم بالا کند پایی مردی جلالت آغاز صعود کرده هر چند کند به سینه
سنگ و انداختن نیز و فلک بدو افتد بر او خنده لیکن در آن روی
پس نکرده پایی جرات نکند بسته اگر چه چندین تن از ابدالیها
مقول و زخم دار بسته اما نیاید الهی سنگ در القوف کردند حلا
کوه تمامی راه سد و دو طرفه و از رالت بسته شده

افتدند و بقیمه ایشان را اسیر و دستگیر شدند مگر محمد و دی که از میان بماندند
رفت و تمامی امکن و مسکن آن طایفه از صدمه جنود و مسعود علیها و
سایهها کشته اتری از آبا و ائی در نوایجی یاتی مانده در ازایی این ستم
مغایان بدولت هزار و بیستم هفت هزار کمان و غازیان
عناصبت و فرمان و عاقلت مستیکم نوید عطایایی مجدد از موقت و
اعلی سیر کردگان عرضد و ربانت و فیما صداد و سه روز عریضه مجدد از
سر اردکان مذکور رسید که با کلمه جار و نیکتر جای در در آن طایفه مستلط
و است نزا تا کنار آب سمور و محل موسوم بعصور بنیاقیت و جمعی از
آب نزا از مستی تر کنه از آینده عیال و اطفال ایشان را بصد
انشار در آورده عرصه جار و نیکتر را که کتب آن طایفه بود با یکدیگر از وجود
آن طایفه پر داخته اما در حسین مراجعت بکلم فقط و برت در دست
روی داده فریب دو صد نفر از غازیان در میان برفت ننگ
موکب جهان کت از کمان اسیر /

ذاتی از راه سود کوه کاظم مقصد سینه از سواد بجزرت افزا
رین ولایات مازندران تمام جنگل و میته در زمان سلاطین سلف
استیده و خیابان اهداث کرده اند که شارع مسخر بهمان خیابان است
ملکی حضرت سانسیری در اوانی که حکف و کارزار نمی بود با خرم
زله فرموده جمعی از خواجگه سرایان و ملازمان و عتبات کسک
و در سینه کوی بی برداخته از راه را بر بطریق معهود و طریقه
ر محال بنویسد کوه از بل سفید کوه زمین زیر آب و سیمان شود
نبوه اولاد که از سواد صغ قدیم بود در سانسانه نیز نندگوار است او
یت و هشتم صغ که مقابل کوشش در نیمه واقعه و سینه زور قبیل
سین افتاده بود و سیاهی پرشته بخت دلالت در حق
عبود ذات اقدس سانسیری راه

کتابخانه

برسم اسمعيل راه نوزدهم موصد شده با وصف اينكه گامی
 شش بگره جنگل و کوهستان صعب بود بجهت ابي و زور بازو
 ناهي نوبخانه را در کمال سهولت از آن موضع گذرانده در پيمانه
 ارد دره اسمعيلی آن شده که به خان مذکور اول و سه علقه در اري
 مایهون فرار و پناات خود را در برابر سلطوت ضدیو فریدون افتد
 ز قبل معاملت حسن یا پنهان نار و انابی آنست زین راه است که
 موهذ اس نبع آب ریافت بار و مسای دره بدایره اطاعت در
 چینه که در کنار دریای اکت که غرمت موصود صینر جهان کس
 شش هفت کستی را تیار بلا حظه حزم از معاصل سکا فیه حمل قتل
 ده توان کرده همراه رکاب آورده بودند که در صین فرودت بیک
 رضای دهند اما چون اسمعيل نزدیک بدریای اکت بود از
 باروانه و از منزل مذکور لوای جهان کس را بی ن
 ستر آن دیار رومی با نصفت داد

دیره مذکور را مرکز دایره دولت ساخته غازبی خان اوستان
اندیاری روی نیاز بر کله فلک با قندهار او رفته تا می قلم حیات آن
نواجی و عرض راه که از زمان سابق کبیر شی معتمد و در مقام خود
و استیفا او بودند مسجد لفظه الفیاء کشته ما مور عفو و ایمان و
اسمعیل خان بر یک برستور سابق بر میزند روی دیره حیات خود قاز
شده و مستمول عاطفت و احسان گردیدند از آنجا که صدیوی میمال
را از بمبادی حال کشته گردید که ساکنان کوی صلوات را اول
بمنهج اطلاعیت دلالت نموده پس از آنکه حجت به تنبیه او بردارند و او
از تمام کبیر شی آگاه سازند فرمائی که ایاد ارضان صادر گشت که از سر
خود را بر بار و رعا با ملک اگر قاز و ورطه سوار گشت خه خجالت
بر بار معلی کشته در چهار دهم ذی منده محل موسوم ببارگاه مجتم
قات سلطنت کشته چون در اینجا بوضع رسیدند آب نیات در
سندان مفاد ما تمنیتم لفظی خبر داده با خواهی تسویلات

قلمی کتبه ۱۱

از ایلات و انالی است که مقام ایلی و اطاعت با سید نصیرت
و سمر دین را بختی نمایند بید از عبور علی فلی خان از آب جمع از ایلات کردان
بعقاد ایفاد سر سهاد فوجی که از جانب غده صواب الحراف و رز بدند عازم
فرار شده بودند بسو ض قتل و سب در آمده انجوش مسنون با سر و ختام
سوموز وارد اردوی میلی گشته در ضا قلی مرزا که سبب چارچو مامور بود
چون سکنه آن ناحیه پیش از وقت سبت خوارزم و بیزاران کوه حیده رفته
بودند صیدی از الظایفه بدام نه افناد در روز چهارشنبه ششم ماه جماد الثانی
چارچو صاحب سوار دوی کیهان پوی شده حکم و الا در بیرون شهر و در
سبتن بر آب انکویه ترتیب داده و انواج قاهره آغاز عبور کرده فوجی محلی
چارچو و صیانت سر سبب و جمع ملات انواجی مامور شدند در چهاردهم ماه
آنحضرت با علاهان و فاضلان با سینه های گیاران نهر مندی اندی و ایرانی
مشکله سبتن و مهارت در کمال صفت و مهارت ساخته و مخصوص
تعدس نقاشی و طرح آرای بر داغنه لودند سواران

ن آتایس که وزیر بود در راه کارخانه سلطان و لوزان بود با ج
ایمان بخارادر از و تهر و اردور بار بوز و شرف و بینه
کلام فخره و نواز شاسته بود به پاره مند گشته بگر و ز در
وز دیگر حکیم بی ربا و رفقا بست مرحض ساخته که ابوالغنیض خان
سفاق شایسته بی ساخته به ربار معالی آورد و سوکت کانون را
بن کوج بر کوچ عازم بخار و گشته بود زیم ماه چهارم سن
بزیب ترادفات طلال گشته چون ابوالغنیض خان قوت معارضه را از
سپه بیز کمانه و او از بکر را که درین مدت از افضی و ممالک خود فر
ند در خیب پیره دستی شایسته بی سلوک یافت خردین و چهاره مذکور
لیق و کتابی خوابه زادگان و نیا و اشرف و تقات و اهد او ایمان
از یاب اطاعت و خدمت پذیر روی ابد به درگاه سپهر احسنه
سجی اردوی معالی نزول در روز شنبه پنجم ماه طرف عمادین
شاه قازنه ملا لوس سلطان معادار

ساخته و صدقات العوج و مستحقان خوش نیکو رعایت و ماطل
 اینست پوستند و یکی سرگردان و روسای انطاکیه یا سوادیه و با ملا
 محمد ولد با بنحو و اقوام او به راه معینی ستان خدمت رکاب قدر
 در ملعه کوشش علی می اولاد توذ ساخته جمعی راه تقوی بندگی این
 استان بیامراه از ادبی رسانیدند و لب و دور و در استان
 یایه سر بر مینو جهر سر کوب بزم سپهر بند و کوشش او این ماه و کوشش
 در سبتم جای اول لوابی تو قی بجایب کند ملک که در خوبی آب و هوا
 و فوز زینت و صفا طعمه بر فرد و کوشش استان سر ایند از اخرا حتمه ان
 انشز زمین نیز جمعیت کرده در فقه کوه یا حکام اساکس توذ داری
 بر داختمه دیران لفرت شان با مراقه کس بر سر مستحق استان
 بازم شده انطایفه حوی دست و کوه هر در زبای یکی ان عازبان کسبان
 دیدند طالب امان کشته روسای استان وارد در بار ملک دارو نشان
 شمول عفو نظیر جهان سندن و اقوام بکرمواج که ما صورت به چشم

حیات بودند خدمت در جمعه را اینجی م از اولاد انظار بینه را مسلک عطا مار
انظام داده در سب دویم ماه وارد در باره خواجسته و از انظار
جمعی نصیحت در غلوه طلال آباد و تادیب ولد میر عباس افغان که در مکتب
قتل لیاول دیوانه شده بود مامور گشته عالم طلال آباد که مانع رفتن
کابلستان شده بود فرار و باقی امانی انظار طریق الطاعت بموده روز
سیتم جمادی الاخر بقوم استیصال شش انده فکوره امیر ف در اندر چور
ولد میر عباس شش از وقت در فرار کوه اهدات مستقامت های محکم کرده و
رزدان کج زار فرام او رده اساس آنها را بلیوازم اسباب خود
استحکام داده بود غازبان دسته بدسته نسبتا فتنای او بپوشته آن
نیامای قوی اساس را بدستباری سربینه سوکت قاپره در هم شکن
تصرف در حال التان عرضتیم و سلاک و زنان التان از با شش
سوزان ولد میر عباس اسیر قرآک ساخته بد رگام سبلی آوردند و
صنط و رط از آن نواحی بهار سنهارا که در دسترس سربینه طلال آباد

برداشته یا از جاده صواب بیرون نکند استبته طاهر خان و ابی را مقبول
 ولد ابوالخیر خان را ابوالی بیکری قبول کردند چون همدور ایچکنت از ناما ابی خوارزم
 و از ایل بدو وصف مروت و عنایاتی که از جانب اعدس سانشاهی در ازار
 خیا نهتای سابقه ایلان بطور ریوست یعنی ناسیاسی و کانیان ششماکی
 بود و لفظه مزارا که ناقده حکم مالک حسن اسان و نوریانه و استبته کامل
 به تیره اسرار و سبخر خوارزم معزز فرمودند که بعد از نوز و زفر و عازم است
 شود از فوق ایناق با انابی و اعیان و روسا سرگردان ازال و نوزم
 از توجیه موکب ستانزاده جرزدار و از شاه باده سرکشی که در سرخا رود عقب
 بسیار است از روی اضطرار نادم و پیمان و قایف و پیر اسان عازم حراس
 سنده در هر دو و بجز مکتب ستانزاده میگویند سندی عفوگناه و مستعبد است
 در آن یقه اسرار و دادن فوجی اندک عازم جهری هستند و ستانزاده

بنا بر آفتاب و قوا و در روزها مستقر در هر یک از اینها
بعضی کس کار عظیمی بخیزد بر پتان محتاج شده باشد و بعد از آن نقل آن
را بی جنبه است و بسجده آباد فلج این که حصن حصین جهان در کنی کن
عموم به عالم امکان است نماید که موکب لغت شمال رود و بسجده است و پنج
هم نشانی که اوایل جزایح اینها و بهوایی موسم اعتدال بود و اول اینها
بر سر آنرا در دست ساخته است کافی حرکت و اینها لازم بود از تا در این
در سطح و احراق اینها و مسکن و چراغند ترازم و محصول آنها در این
ران دیار دیاری و از آبادی و ناماری باقی نماند استند و از اینها
حاجت سایر مجال در اینها کرده در این سیاه در اینها و قوار و مسکن
و فلاح آنها تطایفه کار است در پیشه و کار در راه و سیل در اینها کرده
و سفاحی در اینها اول از ملت این رکن مالون بوده در راه مسافت

به بسیاری عنایت و ممکن حکومت مکتب دادند چون علی قلی خان
 به شرف برادرزاده کی ابی بخت سرتیپی داشت و در آن سوار سوار
 اندر آن خدمت و الا بود در خاطر اقدس خظور کرده دره از عهد و اودما
 آبی در سلک از دوام او در آید ابو العیض خان ابن معینی زامایه بیانات داشته
 بقاعده و قانون و راه رسم ترکمانی ذو سینه معصود به نسبتان حصول
 حرمت و در نزد بیکس که در حمله عفاف بود بخدمت حرم حرم حرمت و
 با برده عصمت و عفت معز که در سوز خراش حوزارزم آمده فاندان
 پسر خان بی در سلک یرده کجان حرم انظام یافت حویلی مرد ص سنده
 اف سنده بود که در حدود کابل بعضی افغانه را بی قدم از جاده صواب
 رون کند استر اندر اندک اهل سب علی خان علی بریا که قدیم خدمت ایند و
 به پهنه بود بسرا بری لیکن و زمام اختیار مالک سمت تمامی آن ملک
 به خدمت و سنده و میشا و رانی نیت که از هند و گستان و
 رود امشاک سنده و ما و تقوی و حرم از سنده

برام انعام را با و ما مور ساخته روانه فرمودند که از راه حصار رفته
 نشون ترکین و او ز بکجه حصار و فواد پانزده که هر که کان القایه مستقیم
 انجام آن سنده بودند ملازم رکاب کرده روانه خراسان و از اینجا عازم
 مقصد گشته به رسته کسان آن نواحی بردارند و بصوبه داران کابل
 و بسند و حکام آن ولایت و از این مطاعه هماد رسیده به دستور سابق
 در سقل خود مستقر بوده باجم امر و پنی سردار با سنده و مقررتی ذکر بیان
 بصوبه در راه سور و ملتان از آن طرف آب املک و سردارند لور این نظرات
 در ستم پیشتر و طریق موافقت مسلولک دانسته در ایام بعضی مخربت
 و نشین بسته به عمل آوردند در میان **نوبه موکب افدس ششم خوارزم**
دستبر انده یار بقوت و یار و خرم چون در این سالی سده صدات خراسان
 از اوقات دست فرسوده نظارن کمال تقاول حیوفا و ز بکجه توکی سینه
 ستره آن ولایت خراب کرده آنگزوه قصد مقاصد و انعام از اینجاست
 ضا بود این شکوه می بود حضورتادین او ان که ابله است

دای آخی در طبعیت

بر حیاتی از کواکب فلک سماوی و بود کفایت آن یاد میداد و ساحتی
عالم آب گشته لطافتش به یو چون از غم میزد و آب و اسباب بسیاری از کفایت
لای و کمال نزول باران و برت و شدت سرما و صفا و انلا و از زمین
تا کنز کرده که ده منزل بود در عرض چهل روز بلی گشته در آن خوت
و رود بکنز کرده و افتد در سوازم **نکونیل مطابق هزار پنجاه و شش**
تیب گشته است و چهارم محرم بعد از انقضای یازده ساعت و چهل دقیقه
که طیفه از آن شک فام عباسی در بر و کلبل و فقدان را بر سر داشت
سپستان سیمارگان که از شدت سرما در نیمه نوبی فلک مترو می بود اقبالی
از آنها خانه خوت بر نغم حمل گشته پیش نوز و زنی از است گشته بعد از انقضا
ایام بعد از دو ستر سنی جواد عبور و مخرانی معانی را در سر راه گاه کو کبه
مختصر ساخته است نوم در امکان تیام توقف او سرانند تا دو آب کمال

از کفایت

بجای و بباد ساه و الا جاه روم بوسیله سده که ایما و سینه با سده که
م امور داستان مویجه روم اعازم انمز زولوم خواهم شد و درین وقت
در جواب نامه بایون همان برای رانوشتم تقریم و ایستاده
ساده و الا جاه روم را از حرکت مویک همان کت آکابری بپسندید پس
علی خان فرغور با بابت در بند نمیش و جمعی از خانزبان را با طاعت او
ساخته در بوم دو سینه یا زدم ذیچ کسند هر ار و صد و بیجاه و
همت داستان لوابی لوبه بجایب معان افراشته از روت بیکه مویک
یون بجایب معان حرکت کرده بر خلاف ایام که سینه توقف ایواد
سینی میگذشت برت و باران سینه بشروم کرده لایب قطع از بید بزا
مان اب بر کمان بوم بخرایمی تخت و قطرات کاب بر سینه بزم
در دست ایستاده سینه کسند آما را سالانه کرد سینه زخم

۱۲
به حمیت آنکند و گاه و زانیه گشته بجا میست با و با زوی اقبال سزوال
جهاندار بی نظایره را از پیش برداشته جمیع از لایق را بیلاهی ستر
روانه زیار قما کردند و بقیه آنچه که در اهل البستان تا خبری بود داخل فلعلم
گشته از هم از راه فرار و فستون لغت نمون البستان تعاقب نموده جمعی را
در ایامی که بر عرصه هلاک سرد زنده بسیار بار کرده آنچه از اویزه سیر و
مکنند فترت با خنده و ابلی ندو با و از یکدیگر بگفته مشحون گردید یادگان را کباب
از طایفه عارف یورگستان مور گشته فی العوز قومی خیم و تو بخانه و اموال و
دو ز بلیه و سببی از سببه در رعیت البستان راه در سیر حاجی و فارغ آن جمعی
سببش توقف بودند بدست آورده سیر حاجی را لغت گردید پس حوایهای
آسمان رفعت نیز تربیت یافته توهای رسد او از درد گمان و مجبارة کام
ساره بر اثر آتش ترا گشته بسیار و ز برق خرمین صبر و توان و فغان تلوز
تعلیمان ساختند و تقابان چاکه ست از چند جا بسکافتن زمین و خورقین
فرد توفیق گشت و بر آن لقب با بر حصار و در گمان

مویه در کشته جرات بمجا بله میگذر اما طایفه بیوت و بانی و
ترکانه انولات که بزرگم خوردهی زیاده سری معاد بودند بنوم و بسیار
بی جرات میشدند آنحضرت نیز بمنه مسبر و قول بجا بون همان
ترتیب که دانسته از رفتار یا زمانه استند خود سعادت با فوجی از سپاه
سعادت پیشه و سیر سگاران درست اندیشه سر راه بر آنحضرت گرفته و
گرفته و بقیه از ضرب دست دیران کردن فراز سر خویش بر گرفته با یکبار
بیوسته و ایدلر اس از کجا بلا مکت و در زنگ خود را فلقو فائده که از
قلعه حسن خوارزم و ما بین هزار اسب و حیوت واقعه است به ساید و شکر
در خارج فلقو فرود آورده لقب خیمه اقامت کرده و موکب کانون آن
در همانجا گاه مکت و روز دیگر سب بر سر فلقو فائده حرکت کرده
از روزی که سینه حوالی فلقو جلوه گاه استین ترکا نری دیران کشته ایدلر
نیز با نفعک زیاده از حد و مد جم او ز بکته ترکا نینه توی جان
از دست او ز در راه و غایب از موکب

از جنور طلبه سلطان یار یا لکزی پر و دت از دستان کوهسار راه قرار
بموده طنز ری برک و نوای یمن که در نوزان زمین جن عرصه را از تو با
اتس خون کلهای آتش خالی دیده نوای اسپندار بر او است نه بود از پیوم کوه خوار
ربعی و دام دیار استی نمود و ز چهار سیمه خیزن نور و ز بی بفروری در حال
بهر و زنی و حشر اندوزی میقدیم سید چون در آتش قدسی سرشت جانان محمود
که بعد از انقراض تمام روم و امشاق و اوضاع آن مرز و بوم سلطنت ایران از ابی
ساترا در کمان کرام لغویف نموده خود در کلات مسکن قدیم میباشند نیاید
سپیدی که با دعای بی عالم معنی عمارت از آتشفشان بگذارد بنده اسمعاریان مهارت
میتند و هندسان در ستانند و نیز کاران سخت کوش و کارکنان در آن صاحب
سویس تخمین فرمودند که در کلات عمارت عالی و آینه رفیقه که در رفعت و
مستطاب مدوکس ایوان سپهر برین و طاق متولیس روان خرم بختی است بیوتات
نات سوات استار بختی کوه سیم صفا پر در و بر که نامی

والله اعلم بحاجتي علم الشرف اقدس اعلی از موقوفه عرو و علا و شرف صوم
بنجو بکده از مبادی اسلام تا هنگام ظهور شاه اسماعیل ملی التان خلفای راشدین
را غلبه علی الحق بعد از آنکه همانند ستور بر یک را ضلوه کنی دانسته از خرد
مسترز بستند و خطبای کرام و نقیای عظام در وس سنا بر اسامی و مناقب
خلفا کرام نور جاری ساخته در تحریر و تقریر نام الینا ز انبیرای رضی الله عنهم
و غلامی بنی خلاصه الفضلای الکرام مرزا محمد علی نایب الصدقات مالک محرم
با فطرت مالک خاقانی روانه فرمودیم که مفاصیح حکم بیاون را بکافی در فرود نبرد
التق و التبان بر بسج قبول ادنان و اوصفا نموده خلق از زنده تویان را
موجب عذاب الهی و مورد سخط بادشاهی دانند در بیان وقایع آیت میل
مطابق سنه هزار صد و پنجاه و هشت ^{۱۱۵۵} بحسب شیخ محمد بن علی
علیه السلام و سبب چهارشنبه چهارم شهر محرم الحرام که
در روز چهارم و افروز شده است

استلام نامه ملا...

غلای دیندار که طرز رکاب طوفان و پرتو انداز انوار حضور پر نور
 دند بختن و استغفر فرمودیم یکی بویض اقدس رخساریند که بعد از بختن
 عزت خیر المصلین صلی الله علیه و آله وسلم و اصحابه اجمعین بر بیان
 عابد را تمیز در ترویج دین مبین بدل نقوش و انوال و سحر از پس
 عیان اعمام و احوال موم لوام بیان وطن و یثرفاض و عام را بر خود
 رود و بختن بر صحبت فاض خراب رسالت مآب اختصاص یافته بر
 نشانی نزل آید و در فی بدایه النبیین انوار الالهی و انوار
 الدین بتوهم با حسان گردیدند و بعد از صلوات خیر سید لا بهار بار
 منت با جماعه صحابه کبار اهل صل و عقد کار امت بودند بر خلیفه اول ثانی
 شین از مقامی القاصد شمس نظامت احمد ثانی بر صدیق رضی الله
 عنه و بعد از ان بنفش و لطف اصحاب بر فاروق اعظم من المیزان المصاب

سأه صفوی اسمعیل که در مال نهند و شش خروج کرده چندی از عوام کالای
ریا خود مستحق ساخته با اعتبار غرضهای لغت بی و ریاست و نیای دنی
در میان اهل قدم زیاده تی و نهی نمی نموده بیای سبب رخصت گذشت و
باین وسیله احداث منقضی بین المسلمین کرده لوابی تفاق و تراجم افراشت
بحدیکه کفر در پهلوان آسایش گزین شده فرو بردن بای سبب معوض تلف
در آمد لهذا در سنواری کبرای معان در جنبه جمهور انام و کجای فخر و عوا
بفرمان از نواب بایون ما استعدای قبول امر و بادشاهی دیگر در میان
کلیف منسوخ بودیم که در صورتی که مسؤل اینان مسعود قبول خواهد شد
اینان نیز از عقاید فاسده و اقوال کاسده که از بد و ظهور شاه اسمعیل
صفوی در میان اهل ایران شایع یافته بود نکول خاطر و تحقیق و
طنفا را بشدین رضوان الله علیهم اجمعین را که مذکور بای می
از دوع میمون با بوده با کلمات الالسان ادبانه

ست آنگاه آن والایان را بجهت شهنشین باد ساه و الا جاه محمد ساه و سایر کرده
 محترم او در حوالی شهر کتلت رفت و فراتر یافته عبید الیقینان ز کتلت
 ز اعظم امر او با جمعی ما سواری کردید که همه جای هم برای رکاب آن باد ساه
 بجاه بودیم بر اسم خدمت کتلت اری و هم اندازی بردار از انجا رو
 شسته غزه و بجز رایت همه بکنز بی جای که سینه جهان آباد است
 است فرموده روز چهارشنبه نهم ماه صفر سال مار منتر کوه کوه
 نشت روز دیگر در انجا توقف و حضرت ساه محمد ساه باد ساه برای
 سلازم میماند اری در محض نده بیشتر روانه شهر کردید روز جمعه
 ه از باغ نده سوار و غازیان ملازمت اری با خندان دولت سلا
 مابسی سال سببمانند از قیمتی از زلفیت نامی کران بسیار و از نشت
 تر کار باد ساهی انداخته و فتنه را که از مستحبات طبع باد ساه سولت میان
 جهان دارا خلفه سلاطین داد این بنده و کستان بود که
 سازند محمد ساه باد ساه روز چهارشنبه

درود سوگند قدس جناب محمد ساه بادشاه سوره افتادگی در بزم ضیاء
سزده مذبو جهان داور بعد از الحقیقی که حسین بن ابی طالب
فرمودند که موافق عهد یک روز اول سرار یافته سلطنت هند و سنان
باز بجناب بادشاه لعلق دارد این شرط آمد و رسم و داد است
عقبتی ربط ترکیبی در باره دولت ایدیه که کورگانی عمل خواهد آمد
محمد ساه بادشاه والا جاه مراتب تکویم و سیم تقویم سینه شکر
این با طاعت که تا بحسب راعلاوه جان بخشی یافت تمامی جواهر و خراش
و آینه و اسباب بادشاهی و ذخایر سلاطین سلف را که در دستگاه
سلطنت موجود بود معقل ساخته بموضع مومن در آورده بر رسم تار
بناز و آتیا کردند هر چند که همه کان فاسیت بجز نوال مذبو بهمال نظر
اعتبار بران کنوز و خراش که همه میازن سلاطین روی زمین یا
سری از اعتبار آن برابر میگردید میکنند همان نیازمند از قبوا
ند اما تیار معانی بادشاه والا جاه آینه آن مستعمل

موافقت دلودند بیا سار کسایند و اولی بیکری بطاهرخان نواده
 دینی محمد خان حکمگزی که با سلاطین توران یعنی هم و از قدر مکاران این
 دولت ابد پیوند بود عثمانی و آتایقان و ایماقان موافق معمول و
 با تملک بختن فرمودند ستر نوشتند محمد طاهرخان و ابی ذمایی سر کار کابل
 آتایقان ملبوده را هم خروف و سپهر این بخوانه عامه عرض از تحریر
 این صحیفه اند چون این مدت زمان بس از او زبده خوارزم تقییر و
 سبزه ز صا در سنده منشا رفته و در دود و ابران سستی تر نونه
 و خاص سبزه در مقام بود درین احوال که موکب بمالون اغلیت
 قدر قدرت باد شاه سلیمان اسکاه شمشاد بارگاه عرصه جهان ما
 سلطان زمانی حضرت گل سبانی نادره رحمان و ضلیفه الد دوران
 تمام بخش مالک بند و توران فریان روا و عادل دوران قلده آله
 در خوارزم و تمام مالک بزور بار و بی تایلده ایی و همسیر جهان
 ترک و نا حکم آن ولایات بسط

جلالت قرین و دلبران بهرام کین همسای بیگوش کردیدند اما علمه حور
حسرت ز نور و زلف بلبلدیندیا اکثری او ز پیکناز باب آسمان در آمده دست
به نام ماه و از درگاه جهان پناه و ایلبارس با وصف ایگهستی خود از نیا
در روز ولت خود سیاه دید بازیا جوان خود بر حالت صلوات یاقی و در این
تخللی بی و ز زید و زدیگر بیا ت ره اقدس رفته او را بار و سا او ز یکیکه باد
نفاق داشته خواری خواری از قلعه بر آورده در موقف محبت حاضر شده
چینکه مرتضی سائینی مقتضای عفو و اغماص کرده اجرایی نیمه سبب ایراد
چون رو اینداشته اما چون در بین توفیق موبک مایون در این شاه او
توران حکم و الا چندین سعیر بن را نزد والی مذکور رسانده او را بر او
اطاعت دعوت و در صحن عزیمت موبک قدس بجایب خوارم از چادر
نقراز خواجگان انجا برای امام حجت نزد والی مذکور رفته بودند
سوفه کنیز بهیگی ساخته بودند افرمان سازند

عتاد بر دستند در پرون درون شهر هر یک از مردم خراسان را که دیدند
 بقتل رسانیدند و آتی در این مختص شده بعد از رسیدن این خبر بفرستادند
 جمعی از غازیان سرحدات خراسان سرداری محمد بن خان حبیبی را که بیک
 یکی حیوستان و اله وردی بیک و محمد قاسم بیک فرستاد و جمعی از جوانان
 برای رفع این فتنه و نینبند در ویستند بود با توپخانه و اسلحه و اسلحه و اسلحه
 و سفار آن تیار پنج بوم حمود و از دهم ماه فریاد خبر رسید که در آنجا میجاده
 باطن در ویستند روانه ند کرده حضرت اله که از جانب در ویستند باد ستای
 ترکستان نام زدا و سده بود بکلوه لنگ زخم دار و از طلا خط این معنی
 نزل در احوال مزید است اعتقاد راه یافته فرار و در ویستند بود در استان
 ساه مردان مختص و حضرت اله بود از دور و ز بار رحمت سغوب جانب شهر سینه
 خواهد نعمت اله متبلی است تا نزد کور وقت یافته با جمعی از غازیان در
 نامشدر استند ساجه

را بدند امر بپایون ها در سده که در ابدان سابق سر رسد کار دارد دست
مان سبانه مقرره عازم مقصد با اتفاق و ایل به تیتیا تراد جمع از سینه
در جنب امر بمانه بکانه طلب کشته فتمه انگیزی لودند و مقبول و از کله
ویب بلیغ فابند چون به پنجه که سبق در یافت احمد او سی اورا او
کفایت و مسکن او بکار یک ن و قایم محال در استن قریه بوز و محال
لک با قال کسم سوز در ان کشته ستمحال و سرفای که برک در استن
بع کسرتن از قاسم کستان اکاب و ملزم خدمت کشته قای حکام و اعلا
لنا و نقیبه که در کس در اسج بکشد مطیع و مانز و ای بوده اند قلاده ای
ن گرفته و بر در ضل انحال از جانب سلطان محمود خان باد ساه
نامه رسید مستور بر ایله از قبول و تصدیق بنسب حنفوی و در این
ص نماز این جماعت باشد عدد خوبی موده اهل تار کرده بود که

نه کس و توبه بجای ترکستان مقصود صیغه مقدس بی یا هرگاه
 عالم نوزان بخدمت فرمانبراری میسند و اینها و الا ای که در سبب
 با کندی است از قوه یعنی خواهد آمد و بعد از ورود بنظر حسن ابدان
 تا عمل الکت مکنون فاطر الوزان بود که برای افعال خیر فتم بدو ستاره
 نظرات مویب کیمیستان ایلی روانه مالک روم در روس نمود
 عالم قرب و جوار از جواهر نفایس نوزان رسد بجهت بادستانا
 شان آندیا ربفکست معان ان یایار و عربته احمد یا شاه اولی
 راد مشهور وفات علمر دانشان فیلی ایلی روم در سنه ۱۰۸۳ و توفیق
 فای او با تظا رصد و امر مجد بتظرافقان درگاه فلک
 راهاجی خان همسران جوچی باکشی سول را سفارت روم و سر دار
 به توفیق باکشی جلوه قدرت پیش در الملک روس نشین
 زده هزار تومان که بجا باین دو الف و چهار هزار
 روم صده آلات با هم داده از کت

اعلیٰ حضرت بادشاه سگدز شاه روم و معادل آن برای بادشاه
خوارزمشاه کلاه اروس از سال دهم به ماه رجب طبعان عازم گشته
و نیز از جانب اخبار بهجت افزای یک در روز آخر ماه روز ماه عیضه
شاه زاده رضاعلی مرزا بنظر الوزکندت که ایلیا سرخان دایلی و
خوارزم از حرکت موکب اولای جانب بندگوسان انکابی یافته تیدانرا
غالی آبده جمعیت موفور سرایم آورده بعزم ناخفت و سرحدات و خراسان
وارد طرطن و در جنبی که ساهزاده از خدمت اقدس مرخص گشته عازم
مشهد مقدس بود در مرات این شهر شنیده با فوجی از غازیان
بعزم مقابله وارد حسن و ابصارش از طرطن به پنج فرساده بود
فراولان طرفین یکدیگر بر جوده درین از شکر باین اینطرف و
دیگر از یکپسته از قرار تقریر اگر قراران درود یک
شماره حسن معلوم ایلیا سرخان گشته دیگر بای جرات سرنگ
دور وانه و قلمه موسوم قاطران که مابین او و

است و ای طلب را برتر یا جمعی از یا ساکنان و
 حضرت حسن با برادر او که موصل نامور است از این معنی
 مردم ثابت گشته روز چهارم رجب لوای حضرت بها
 و جل فلک و سر ما در روز یکشنبه است و سیوم ماه مذکور و
 و گویم بقول گوکب بهی و سرخی موصل و افسوسه فوج
 ما کم گوی که از محافظان قلمه بود یا فوجی از سیاه روم که
 نور پهلوان را نده بقابل پیش تا زان موکب منصور در راه
 چینی بر صاحب آن عرضه نمیشد بقیه اشرار و فرار و
 عاقبت محض اخبار نمودند در روز دوشنبه است و پنج
 نیم و سرخی شهر مطلقه طلبه شوکت در جوار مزار
 است بولس علیه السلام صریح سردقات است که در

ادله

و بیشتر ساخته فوجی نیز بکلیط قلعه از یمن که از قلعه کما
معتبر است که بود بکلیط قلعه از یمن که از قلعه کما
بغیر کلوه لوب و قلعه کوب و قمارهای سبب است و
بکلیط لشکر در آمد در میان **لوجه مویب** و **الابی** است **موصول**
چون محرق از کرکوت از جانب احمدی استی بر این راه
و این مطالب معلوم و بنای مصالح روانه است
سند بود مسطور نظر اندکس این بود که از جانب کرکوت
تجا و زنه شود در این سواد زمانی که از جانب باد سته و
باه روم که بر طبق عثمانی استیج اسلام و از مندیان
حکام صادر شده بود از فارس بکلیط قلعه کما
مستور بر این که متلی و اسرطالو ایران بسیار

از سکر فیروزی اثر آنکه در حوزه اختیار او مقدر گردید امر فرمودند که
بیکار یکی در سبزه و تقبل و این دو نفر با هم در وقت بیکار باقی بمانند
و حکام تا بمن میباشند بوده با اتفاق سردار در ضمن ضرورت جماعت
بیکدیگر دیدارند و چون سابقاً لغوالم مرزا در ارمن از دست نوقف داشت
ما سر شده بود که با سائزادگان گرام ساهرم مرزا و امام فلی مرزا لغوم
بساط بوسی آورد در بار میلی شوند و در لبت و چهارم مرتب آه اول
منزل مروان وارد و سفر اندوز ادر اخص من گشته و در سینه با دست
در آن جا هندوستان با حقیقت و پدایای کران بهمانه از آن جمله یک باب قرآن
چوب صندل بود که با اصطلاح هند بیک کوبند استادن ما بردر شیاک
کزاری آن کمال تقصیر کاری هم مهارت بکار برده بودند در سوکت سبزی
وارد پنواز سانه سانسش بی بهره و در کردید و منزل بمنزل اعلا و کمال

بوی چاه های علوم از راه پیمان روانه کرمان سال سه در ماه
در بغداد ملک نایب از کتیب و ابی بغداد از راه لاده بجز واقف و کتیب
فردی کنی خود را با اسبان نازی نژاد و سگهای لایق بدرگاه
تا نیاه و سر سینه اطاعت سینه در سیران علوم نجات نایب
بسیار که از دولت عثمانی تیس سینه بود استمال کردند یو همان
سول از زاقبول و فوجی از عساکر فزونی اثر را برای ضبط سامره
که کفایت اثر و کربلای معلی و سکه در ناحیه و توابع کناره رود دجله
قیلند و توابع بغداد نینس و فوجی فغان سستی ملوی جسته کنگ را
ببر درای جانب بهره سیران و یا سیکر بکلی جویزه و بکلام مستتر
قول و اعزاب اشکت سستی ما هو از بهره فرمودند که با غویان
ساز جویزه تار سینه و از سینه الحوب و با نام امره رزاز سینه

اسما جریه و کلبه انالی و سکنه رعایات و ایلات آنها را مسکفل باسم
 و اسما بی این دولت ابر قرین ملک مسطوره را از ولایت این نیازمند
 درگاه آنه مؤخذ و قلم امرونی را با کلیه از بهنام قومه دانسته بپسورد
 اصل در ولایت و بر کنات مذکور و رعایا سکنه آنها نمایند و اصل
 قلعه اکت و شهر لاهی سینه اید و سایر ولایات و حین ترقی و
 رود اکت و در بای سنده سنده سنده سنده سنده سنده سنده
 خواهد بود و کان ذاک فی رابع شهر محرم سنه یک هزار و یکصد پنجاه
 و دو بمجری در سال سب و یکم از جلوس و افتمه سنده و در بهمان مجلس
 یکی امر او اعیان آن دولت کور کاینه را بجز مکاری و رضا جوئی و
 سندن باد ساه و الا جاه ترغیب ولای ساه و رضا بام مستقانه که بکار
 و سندن و املکت اید در رسم دولت و سلطنت را ساید اوزره کون
 سندن باد ساه و اعیان آن دولت ساخته سفردا سندن که سندن
 سندن استان تازگی کلنای محمدی فرزند محمد ساه

کلی استار اطاعت نموده سکیر و خطبه را که تا آن زمان در ممالک هند بنام
نامی ستایش می جاری بود باز با اسم سیمایی که ستاره باد ستاره و الا جاه
را به هم سازند و احکام مطاعه بر حضرت واقف و اکتفا حضرت خطاب بصورت
انحراف و اوجه مایه اکتفا از موقف اعلی فرمود و ریافته ارسال کردید که
ساره باد ستاره را بر او رنگ در رای مکن دانه جمعی از نبروران و در باب
هندوستان را بگذشت رکاب بمالیون مقرر ساخته و در روز شنبه
مستم ماه صفربانج و طغوزاد را در اکلانه راهت مرا حجت افزاینده نام ستاره
دارد از سفر کوکبه توایم سر بر عز و جاه فرمودند بینه جهت ریخاه و نسبت و
روزنوقف بر باب جهان کناد ستاره همان آباد اتفاق افتاد الحظ از فروردین
متابده شد خط البته زرخیز و کسور بیت متلفه انگیز هر غنچه اش از خورده
پاره در استین است و هر کل زینش صفت صد کل بکین اما حتمیت
و انسابه نین نه دو لایمی نیست که در اینجا از عمر و زندگانی نستم
کماصل بعد از وصول کوکبه بمالیون سیر بند راه را منحرف ساختند

میگردد در همین موسم استخوان که با این و رفت طوطی بر سرش زود را از دست
 نداده لا بقطع نیاز و بود برشتهای با اولی در قفسه می توانست چو میگردد از اطراف
 بلکه محسوس غلات اردوی میگیشته چسبی را که زیاده از حدت انجام و گوید
 همان سکونه در رکاب لغت بزوه میبودند کفایت میبود در بر تخت در صحرای
 فین بخوبی که سابقاً ذکر استعانت سپید بر نفس را عالی امانی ایران کرده
 بستان نیز غنیمت تقابل خردار این کالای کران به سنده بودند اما در این
 اوقات از برای مزید تا بگید بنده حکم موکد و فرمان سدید خطاب به میگیست
 بران از عهد در بندگی منتهای کابل و میشد و در این مضمون صادر کردید که
 بلکه سبکیان عظام و حکام کرام و سادات عالی مقام و مفضلای گوی و
 حشام و امانی استرم و میشن واقیان مسالک حی و بقین و کلان تران
 در خدیان و روسا و سر کردگان و قاطبه قاطین و جمیع کس که در این

حصول یابد بمواد و چون غرض اصلی سرسره ابلت است البته در
یافتی مواد مضایقه و میانه نخواهد بود و ملک و مملکت فیما بین بدای خواهد
بود در عالم اتحاد و تدبیر باطنی را امری بر او ختم بنمایند مقرون بقبول نکرد
بندای مکتوبات خاطر بال را نکاشته توجیه ساختیم و در دوستی و برادری
توقع داشتیم که امور حسن متفقین اصلاح حال سبب آن حضرت سر طینه اسلام
بودند بر چه اتم و کمال نصیحت با بد آن خود در یرده استماع مانده چون در
در روز یک حرفی گفته ایم لطیف حرف خود عازم روم و مستوره امر روزیوم
بسیاریم امیدوار هستیم که انت الله تعالی بعد از ورود در باکستر زمین در عالم
همانند ارباب از طرف قرین اشرف اندولت علیه عمو محمود در بنم نکرد
چون در خلال آن احوال احمد خان اویسی سر خود را یاد و تفویض یا
خود بر رسم بکش با اتفاق چند نفر از کدخدایان بدرگاه معلی کشیدند
در استان نیز فریب یا کام بود از مندیان را از چند دو ماه

مملکت و ولایات باین دولت رور افغان مستقل سده بالست که سنه
 زو اماں باطن فرور بخت روی عقیدت بختیکه تهمیان او رد اما از علین
 ف و بر اس و بجوم نشویش و در سو اس خیالات است اس
 طراه داده از جبهه سائی کریا کس بهر کاس سر باز زنده چون
 سنده از ولایات کم سیر میکرد و عزیمت پیش نهاد خاطر خطیر سده و مان
 و ن به نفاذ بسوست که محمد تقی خان پیکر سکی فارس بافتو کاس و
 مان و کوه فکوره و بنا در حکام تا بین که هیاتی سفر مسقط بودند از
 حشکی و توپخانه از واید فنون یا عرب و سینه های دیوانی
 روی دریا وارد سده و تهنه سوذیس ابان جهان کت در
 تمامه رمضان در کابل حرکت و توپخانه جلو از راه نکیش و دیر
 سنده در نکیش وکیل و وزیر برای ضبط مد اعلی و مایه
 مغان و گرفتن ملازم ملا جظه سان فنون اولتین و با بقا
 است و رستر بودند و بر جاموک بجا بون کوه در کوه

بمکه امثال

کوه شمس در سلک ملازمین الحاق داده روانه نرات و سس
فرمودند که از اینجا مستقیم سرانجام صحرورجه ما بکجام و استعدادهای
باشند تا راهات لغت آیات وارد نرات سود مستقیم در کابل مغرب
سراوقات خلافت گشته با نظام امور آن نواحی بر دامنند و جوهر خانه
و خزاین در اید اسباب سرکار فامده و اجال اردوی مایون را با فنی
و تقوی آنها بی رزک روانه نرات ساخته صوبه دارین و رو کابل کاش در
ما صرفان بر فرود او را با جمعی از حوزین نادر و عساکر فوسقار ما مورد
استحقاق بهام اند بار ساخته عازم گشته اند **در بیان حرکت موکب**
مایون بجانب گندهار و کفاری خدایا عیسی و در قایم آن سمت
خدایا رخان عیسی زمیندار گشته در ایام نوقف موکب مایون در اردو
و همچنین در نادر آباد که طغنه همیا کیزی و دید یکیتی ستانی آنحضرت
اطراف آفاق استهوار داشت همیشه عزایق بدید بار معالی فر
از دو و لخواهی نزد در بنوا که هندوستان شکر کند

شمول عاطفت و احسان شدند چون در نامه یاد سانه والا جابه
 روم در باب سیرت سید حضرت امام جعفر صادق علیه السلام ادغام
 صریح نکرده در خصوص اختصاص رکعتی از ارکان اربعه مسجد الحرام
 استمسک این عذر کنند که هر رکعتی یکی از اربعه مذکور است و سوال
 از منته مخصوص است و بقدر آن مودعی است و ما بگردد امیر حاج ایران از راه
 ستم نیز منضمین فتنه است و خواستش کرده بودند که عذر در ماده اول منضمی
 بعنوان کشته مقدر کرده که از راه محقق است امیر حاج ایران پر سال
 حاج بدلیکوبه معصود رساله شریفه طبعه محققین بعد از آنکه در آنجا
 در آنجا حاج را بر ساله حاضر و آماده سازند اهل حق و اصفه پان عظام را
 مورد اعزاز و اکرام ساخته بوساطت بنده کان درگاه این امور را ایشان
 گفتگو بوجوه شریفه اقامه دلائل و بر این کرد از نقد و حسن و
 مواخر اسباب آنها و برای آنکه در سوالف زمان با بلیجان روم
 مستدبات آن محنت و چون مقرر است مذکور است و بعضی رکعت

که از دولت عثمانی مجاز استرعیه و حجاز بر ملکیه محول و موکول
 شده بود برکن اعظم میان مصالحه بود بینه ابرای مذکره آنها علمه ای
 بلکه یکی بیلی را بجای بعتن و رفیق مصطفی پاشا و افندیان ساخته در
 عهده ماه صفر حضرت بخت ارزانی و روانه دربار دولت به ابرای
 فرمودند ذکر بواعث **توبه موکب مشهور بجانب هندوستان**
و مشیخ سیرتزمین و کابل قبل ازین به بهیجی که نگارشناس
 علمه در خان ساملور روانه هندوستان و حضرت والا فاه هند اعلام
 فرموده بودند که چون بتیمه افغانه قندهار مطمح نظر است بناظم صوبه
 کابل و آن توابعی ستر کرده که سدر راه استر افغانه باد شاه نیز در
 جواب نوشته بودند که درین حصوس به صوبه واران تا کید و خزانه فوج
 ارسال کردید که در سراه مع سوزین قندهار نمایند و بعد از مراد
 علمه در خان برای تجدید یاد اوری محمد علی خان فوج **قاسمی** و
 اولاد اصلاحتن را که از عده امرای ایران بود سفارت مامور

دادستان - الا حاد

دیده بوسی که سر نخ ساخت داشت مستعد حکم و بهیای قبال
 و در روز در پوه بوسی ملکث کرده که تا به دیقبار کل ز فله پابو حرم
 میدان که ارد سربى نگرفت دیده بوسی را نور خان ساخته کتیبها
 و ذقابر زایوه و اعزوق را تا بار دوی در ان منزل گذاشته روز نوز
 بجای تیر سیرا اپ حضرت ورم کسر نخی فله را معر ارد و رزم جو فون
 معلوم شد که ایلی مذکور پای جلالت پس بسته سر فله کس پی آورده
 چون فله مذکور استبلر خاک ریز و حصار حکم و نهایت استوار بود آب
 استویه اثرات آنرا احاطه داشت دیور کشن کردن فله در از رویه حرم
 بی موز لهند اخذ یو کسور کیر بکار فله نه پرداخته روز دیگر لوای چهار
 را بجای تب حیوة که حکماة ولایت حوز رزم و وسط معوره ملکث بود
 دادند که سایه این معجزه پس که جبهان حرکت اپلار کس کرد
 مسود یک منزل حرکت کرد اپلار کس نیز هزاران
 کس است...

مسافت داشت برای ملاحظه سرواخره توقف در روز سوم عطف عثمان کرد
و اردو در ویجا یون گشته چون رضا قلی مرزا را شوق دیدن نظر اله مرزا
برادر کاگار خود که از هندوستان آمده در برات توقف داشت غالب
ملاقات او را طالب هندو مخلص گشته با علی قلی خان روانه سهند مقصد
در ریات جهان کشا با نظر رجب رقیه افواج مصوره بنه و انچه و قرا
که در عقب لود پیروز دیکر در امکان و توقف و هزار فرس گشته که قیاس
حکم دادا برای سفر خوارزم ترتیب داده بود بتو جانم کمالون و غلبه و زخیره
از صد و افرون که خوراک دوست و دشمن بود مستحسن گشته از آب اموی
روانه صد و خوارزم که کوه و بالا روز پختن سبب و هشتم ماه
یادیده حسروی از امویه کوچ در کوچ عازم مقصد گردیده و در سیزدهم
ماه سنجان و موضع شهر بدو بوسی که ابتدای سموره خوارزم است سفر کرد
دو هفته گشته چون ابله رس و ابلی خوارزم پیش از وقت تمامی او را
و ز کمانه دست خوارزم در راه را همه در دست

الفرات یافت چون بناد فاطمه قدس آن بود که بعد از ششم رستم
 بند وستان یا بنام کارزکستان و خود از زم تم منبع فتنه و استوب
 خراسان بود بد پر از زند بند از ساه جهان آباد بخار مای با برستی
 ساز مای صاحب قوت روانه بلخ فرمودند و فرستاد که کتبههای فلک
 منتظر در ساحل رود استوب مرتب و مینا سازند تا ریایات جهانگشت
 وارد آن نمود و شود ابوالعباس خانی با دساره بخارا از سبیدن این
 در بحر بحر غوطه در کشته بقویب استخبار حالات موکب بایون طالب
 نوبهار نام مستخدم خود را بر رسم سفارت با عریضه اطلال امیر نیا نشان
 بهر بار خود باه روانه ساخت و فرستاده او در هشتم جمادی آت
 وارد سگاه سپهر نمون و فرمان بایون در جواب او میخاد پوس
 و اصدی را نیز از طلا زمان در بار از ابر با در فین ساخته نزد پادشاه
 فرستادند و اعلام فرمودند که چون آن سلطنت تاب از خانه
 و در بار از کتبه خازان و نیزین در ملک منتظر ز

169

169

به جارد جانهای پنجاب و آنک را حبر معین سببه از دامن کوه
 که نسبت بسیار مکنه پیدا قبت زانت سوجه مفضده و در بست و هشتم
 صفر کنار رودخانه چینهاب مشهور بوزیر آباد مغرب خیاام سینهباد
 گشت بعد از آنکه نصف از آب گذشت چون موسم برسات و طغیان
 حوصله بر لطافت آن بحر شرف را بر تاقه کسبیت بکلمه اول استنها
 اطراف جمع و افواج قاهره بر کستی میر در آغاز عبور کرده چهل روز بود
 میزد ز آلتون رود با نظر گذشتن مسعود حمود مسعود لکنه فوق انداخته
 در هشتم ماه ربیع الثانی بناهایی لطف برداری خود نیز کسبیت گشته
 از آب گذشتند و با وصف اینکه همه با عبور موکب اینم شکوه از دامن
 کوه واقعه سبب بازگویی بواجده استند ادداست که از شدت آن
 هیچ کس از پیران باز نماند و جوشن آهنگی دیران تنور غنچه
 سپید و ذکریان صوبه دار و لاسور و ملتان تا سر رود
 در رکاب پیروزی انتساب بلوازم خدمت برود

جزء

قلم و قدرت نمودند و سترج و تبت که همه ساه و الا جاه بمسوده را
 حرون بدولت و الا سپرده در خزانه عامه است اینست که قبل از
 که بندگان اعلی حضرت کیوان منزلت بهرام صورت مریم سلطنت
 جهان سلطان السلاطین دوران باد ساه یادستان ظل الله است
 خانات سکندرتین بارگاه السلطان اکرم و القادآن الاعظم حضرت
 در ساه ظله الله اسلام بنامه ملک ابلجیان بجهت بعضی امور روانه
 این نیازمند درگاه الهی فرموده بودند این نیازمند سواد بنی
 مکتوب گشته بود از آنکه محمد خان ترکمان از قندهار برای یاد او
 دارد که دید امنا و کار که از آن این دولت در صد و نوبت ابلجی
 بوجل جواب نامه کوشیده اند و در مقام تقاضی برآمدند حرکت داد
 و سار و مخالفت کردید تا اینکه در و دو مویب پایون از اعلی
 و دیند و کسان اتفاق افتاد و در قضیه که نال مغنیضای
 و کسان سلاطین و اوقاف و غیره ظاهر شده و قضا

سلطنت هر طایفه ساخت جمه پروکتی در صومعه زین میان او فرموده
برود و کوشش او را بگویند که آن یاجتیا بیکه معناد سلاطین هند است
زینت داده و نایب و کلین بادشاهی هند و سنان گمانه گمان بکش
تقویین کردند و محمد شاه بادشاه و الا غایب بود از آنکه با کسز رود
سر راه است استعدا کرد که چون با سلطان نادری دوباره حمله
نایب و تخت در میان سلاطین جهان فرودخت سده ام ازینکه نیک
از پیر نسبت بفرزنده منصور است از حضرت نمادیده ام و کمال شود
در باره من از آنحضرت بظهور بیوسنه است سکون است که
مالک الظرف اب انک و در پامی کسند از تین کسیر تا جا بیکه از اب
در پامی مذکور بر پامی محله اتصال می یابد و بعد از ولایات تنه
و پیاد در ملکیات تا بپیر کس کسین صید و مالک محروم است بی الظرف
یابد چون اکثر و مالک است تمامی او غربی انک از قبیل عربین و
بیشتر داخل مالک خراسان شمرده می شود از حضرت زین

و السلام علیه فرا ریاست بر یک از خلفای اربعه در مدت خلافت خود هم سالک
 طریق ارفاق و سعادتهای عبات و تقوی بود که رسم اخوت اهلان و
 سوزه دین بسین از ان تقوی است که کسب مستحسن و محفوظ میداستند
 خلافت خلفاء اربعه یعنی ابوالحسن علی بن ابی طالب و ابی بکر
 اگر چه هر دو در سوره و تقابلهای خود و مشهور با عقاید اختلاف علمای اسلام
 فرمات از قبیل ادای صوام و صلوات و حج و زکوات و غیره اختلاف
 میکنند در اصول مذسب و محبت اخص بحضرت رسالت نبی و اولاد او
 در بعضی و مقصود عقل و فتوراه یافته تا زمان ساه اسمعیل همین است
 ستم نواد ابان بن مزهره نمونی حکم اقدس و ارت دار مکه ستم
 اما رسیدند و سب و رخص نمودند نیز بل محبت و لایبای آن چهار کس
 این همین هستند که در از ای این سخن ماینز سر رس
 همینت مانو القدر کس زمین داده

اشرفین ثانی اسکندری ذوی القربین بادنده اسلام برادر احترام
اعنی سلطان ملک روم اعلام آن مطالب را بر وفق مامول پذیرا
احترام سازیم که مقدمات مذکور به نیاید الهی فریب الوصول و حصول
و در شرف انجام و وصول است در بنوقت ساحت در بند مطلقه تا چه در باب
بقره منزه و معرکه آسمان بود پدید آمدن کبیر از برای احسان
استیلا و الحار و الطمان خاطر حق بنیت مدار از علامه العلامی محمد الزمان
ملا علی اکبر ملا یاسی و بنامی علماء کرام که در رکاب حضرت استناب مدینه و سیر
الانوار خدمت فیض مظاہر بودند در مجلس فنوت استغلا فرمودیم همان بر
سابق زامو و عهداشته و بیمه حجت حجاب و سنده و ایام از پیشگاه ضمیر
ایندیس مرتقم داده شنبلیک و تزویر ششم زودیده بعد لغین ریوست و
سار فیض ویدم و اختلاف فیما بین ما نسبی از فتنه انگیزی شاه
صدور ایلی الی بدو و نظیر و یکی اهل اسلام در تاجیک

واقعه است محصور و بطریق پلوار است و اکنون تورا شش اسلحه
 حکم بنابر گرفتار گشته تورا شش حفت از راه آبی ایجاد کرده در
 سیکو سینه آما، مانوفت اسمعیل دارو و عه که در سینه اسیر بوده
 برای جزیری قلعه کمان با جمعی غریت قلم نموده از اتفاقات در
 آسانی راه و عرض کرد در سینه جمعیت دارو و عه بنظر ایستادند
 بنصورت ای که در سوکب سینه آمده است که بر وقت او رسیده بر فرق
 دولتش غنای ارباب را فتنه کرده سر اسیر ترک قلم گیری کرده با نیت
 خود بر گشته بخوارم رفت و جمعی کثیر از اوز بکبه که بان لواجی است
 رطاول کشاده بودند و منت بنا فتنه که جمعیت خود ملحق بنو شد و در
 و کناره عرصه سینه آید استند پس ایات جهان کش بجای سینه
 اعتدایافته حکم مایون رود ایک را حبر منین بسته جنود
 طرف نمودن فوج فوج آغاز عبور و مرور کردند چون کوب است
 سکنای افانته یوسف زری اختتام داشت از آن

زور و در بهران رضا علی مرزا بیگم ملا سنی از رکاب آمد
 در حضور و مانور بنوقف بهران کشته نایبات بهران یا خراجیات
 سید براده معسر کردید پس موکب بیاون در اوسط ریم اول
 وارد شتر وین و بعد از بازده روز از راه فرام و بانام
 وارد و قبیل و از آنجا از راه است به انجی مستوجب مقصد شسته
 و من راه تابی در و سابی سردگان لکریه که در بتوایم خیر
 ایستاد و اماکن صعب المساکد استنمان ما و امید است
 پای سوکس سر فراز کشته در صدد اطاعت و فرمان بری در آمد
 سیر انجام ملازم و بورد مال رسد خود پر داخشد و خود در
 جاد انسانی غازی متوق که سبهای استنمان بود متوکوب بیا
 و از قضایای ساخته امکان که بوضع آمد سس رسید مقصد
 طایفان و المایانی بود کسفت آن واقعه

کتابت در سال

گت داده از اینجا که شصت دست چپ حفظ الهمی در همه حال حافظ
و کهنان وجودی بکمال بیست و شش کلوید و ننگ روگت زبر بازوی راست
بگذر یک انگشت خراشیده بر شصت دست چپ از اینجا بگردن اسپ
انده اسپ غلطیده در صافلی مرزادران سواری همراه بود خواهد بر این
و علامان فوزی و مہت که نیکن رکاب را اختیار و ایشان سراسر
در پهناب بر کمر کوه چکل و سینه سوار و باده کم حسیه کتند تا بنزد
سنتی ندرمان رکاب و غایبش حوز را چکل زده بر رفت و
چون از راه در دامن کوه چکل بسیار ابنوه بود اثری از پلور بر سینه
در جای که مری و کاز سز مای این کار خانه بکانه تا حال مکرر از بکونه
بهمام حوادث از شصت تیر انداز قضاوت دیاف سیر در
لطاف از دیدی از انحضرت روگت و در هر مقسم بلا با بوداری
فانوس حمایت بجای بخاری بر اسن ستم جهان افرو

و جمیع از فرقی فی الجمله فریق فی السیر بعرض سلاک در آمدند چون موکب
عقرب و فصلی بق بود و نزول باران و سستت سرما نام شد که تشبیه تطایف
بر وجه بیخ بعلی آمد لهذا از انتمزل حرکت و در موکب بیاون روانه در بند
کردید چون آمدن او کسی را درین نوبه کیتی نوبه موکب بیاون بجا
او از فوق با جمعی از غایبان سموره نیز حرکت بگویند و انوار بی
و ملازم لکزیه فرا قیطاق ساخته روانه فرموده بودند امر بیاون سمار
که غایبان سموره نیز حرکت کرده در بند موکب بیاون ملحق گردیدند و من
راه در خوابی جراح من اعمال دانستان بومن رسید در چینی که غایبان
از فرا قیطاق که سینه و چکنی و اینزه بود حرکت بودند فوجی از اشرار
لکزیه فرا قیطاق بمحرک او کسی از میان کرپوه و چکنی کوه ستر و سبک
نفتک کرده غایبان در تنگی بی چکنی خود را جمع بینوا شدند و در
بعضی اسباب در دو اب الحسان بفرق لکزیه در آمده همه

نامه بادشاه و الاچاه روم را که مستور برآمد از قبول مراد و تقصیر
 سبب جوی و تقویض رکن بود رسانید و جواب بحضرت بادشاه سرائق الی
 رقوم است که قبل ازین بادشاهی ایران سلاطین از کاینه احتضار
 صبی از مالک روم و هند و ترکستان و نقل جویره ملکات آنطقه بود
 بلکه با مقتضای تقدیر سلطنت ایران سبب صغیره انتقال یافت و در
 مسله بلخ با توابع تصرف اوزبک و کابل با توابع در تصرف سلاطین
 راق عرب و دیار بکر و بعضی از ولایات آذربایجان تصرف دولت
 شاهانه در آنده خواجه بطون سیریاک مشهور را و حدود سنور که قبا بنر فا
 حضور امیر بختور و اجداد غلذ کلین آن بادشاه پهلوان کلین قرار یافته
 از معلوم میباشد در معانی که با سید اثنی جلوس بر آورند سلطنت
 قوم مشغولی و معهود صغیره گشت که انت اله معانی مالک مور و

و بی ترتیب داده بهتیه و اسباب سمان رستگاری بردارند از مویز
افعال که در آن اوان توقف مویز و الازوی داد ایگه اساق است و
نگار نیست که در حیلان مازندران و بیکجی بجانب اقدس انداخته بودند چون
چند نفر از جماعتی نامی که در مکان اوقات فرار کرده بودند میطه میرفتند برای
دستگیر ساختن آنجا به تیس و فرمان برای جاده مذکور را در مدد او
و سائقان گرفته کهنه را اقدس آوردند معلوم شد که یک قدم علام دلا
تا به نیمی و با خواهی اقا بهر زایی ولد دلاور مصدر را بخرکت سده بود اقا مرزا
را درین ارا بی چنین خجاست بچو صحت بسیار در آورد چون بانیک ستم آورد
جان کبشی سده او را از برد و چشم کور کردند و نیز در آن اوقات آدم
از نزد محمد ساه باد ساه و الا فاه بند و گستان کشف و بدایا جهت نسبت
فتح لوزان و خوارزم وارد و معنیات خاقانی سر بلند شده است
حاصل شود و کمترین لطیف آفتابی و سنیق آفتابی تا وان

بدو ایستادند و در میان آن دو یک درخت ایستاد و در آن درخت
 یک کلبه و هر یک که با اصطلاح این عصر و بجز این توانان باشد چو این
 روزنامه فاضل جدا یا صد و یک ز بجز قبل کوه اندام برای باد شام
 بند مصحوب مرزا حسن بنیاد بودی بسیره زاده سعادت خان رواج
 از بناب طرب بندری که در سطلک مطربان سرکار انتظام داشتند
 جسمی را قانون سازندگی و نمون نوازندگی بطریق تدا مبنوعه در
 ورا مشکی با هر ساخته بودند لهذا این را در حفص ساخته فرست
 چون منظور نظر آن کس آن بود که فلاسفی در حدود بغداد
 زمان بیاون بفرستاد و بیوست که علق شهر روز جمعی و نقل نماید
 بس اعلام جهان کت از راه شهر زور و قلم جولان در این راه
 فاند ما تا بهر حال که طمان و شهر زور و روسیه یک

لقرف و اطاعت در آمد و از آنجا موقوفه کوه کشته در
بهار و هم جای دی الاثر بی طهر کوه کوه مغرب بنام و سر ادوات
دولت کردید مالی اینجا استخوانم علمه مغرور شده راه
اطاعت سینه در نماز گفت کسود چون تو یگانه چند روز ملک
و یک از یکسره که تو یگانه بمو کب ایما یون بیوست قلم را از
هر چاه شرف کسود کله تو ی و مقباره کرده یک
روز از بنام نامت آن آتش بلا را بر حال قلعه کمان
نازل شتر نه نوازل سماوی با شمشیر عصر از روز که روز
دو سینه سبت و یکم ماه مذکور بود قلعه کمان از تو فوف آن
آتش شتر بار جا سنوز بجان ادره از تاب صد مات تو ایما
مکن و مقباره های بنیاد افکن بیتاب : توان و مستعد

دکتر

سخن گفت فرماندهان اطراف اسپهان تازی تزار را پیستخرام
 کاروان پیشگامهای خویش را بنام و سیله کجف نش راه تقرب میجویند
 و باستان خواقین سجده کاستن نوسل می بسند و در ایام توقف
 موکب و الا در کسند و کشاده باد ساه و الا جاه محمد ساه با کجف در بنایا
 در جنوب و اردوگاه جملان پناه کشته چون ستانزاده رضا علی مرزا نیز در
 ظلال آنحال اسپهان نماز و ایلی بلج نوباده جزیره از بلخ پستکس
 ای تقاض خدمت هدیه کردن قرار نموده بود چندانیکه گوه توان باد
 شتر جزیره بلخ بجهت باد ساه و الا جاه ارسال و فرستاده اند
 در مغز ساه ز تحف العزاف دادند در بیان القراف موکب بجایون
 بجای آیران و مزیم سمت بخارا و کسنان و سنجران مملکت
 ترست شان بعون عنایت ملک الماس بعد انجام کار نزد ورام
 و در نظام قنات سنده میان بهت به سنجر مالک نوزان بسند
 در این بنفاد نبوست که از جمع مالک محکم

و ملقبوس ایچمیسر سود کجیت عازبان طربستان و در آن
سفر کستان در هرات عافه نامیست چون ستاره دره رضا قلی مرزا
یابیت سلطنت ایران فایز بود در آن او ان بموجب امر است
در طهران که در وسط معموره است توقف داشت که هم ایام وقت فرا
به نهایت رساند و هم بهام ملکی را نیز برای انجام کرد اند مقورست
به ستاره دره یا مستوفیهای خود در هرات بموکب و الا بوسه ستاره
کار را برای ملاقات از ارض اندس همراه بار رود و سیزده
مجرم ستمت و حسن و مایه الف و لطیفی پنج شیخ اعلام به
کامرانی و سنگوه سیمانی از لار کانه آسمان سگت
از راه سنوی و داور سال و قوس پنج من اعمال بلو ستمت
در در حینه پنجم ماه صفو جس خوبی را که در یک سر ستمت
بخیام غروستان ساختند و ایام سفر ستمت از
به درستان از تاریخ اه که روز حرکت از زور نام است تا روز

بکلی

ستانته در سفر عمر کویت نیز طریق ملاذمت نمود در حین که مویب و الا
 از لارکانه مکر کویت با قدم سپید و جوان با یون با حصار ذکر پافان و
 صادر و بموجب حکم از طرف ترف اندوز سلیمان مستمول و مطالب
 و مسولات ابن در حضرت تیسروی بجواز الحاج موصول گشته و در بنا
 خدمت و انقیاد حضرت محمد ساه با دساره و الا باه باستان تکبیرات چون
 و سفارسات بلیقه و حیات القان که اسند عای غلامی نموده بود محاسب
 ساه نواز خان گردید و رحمت الفرات یافتند و در آن مکان عریضه از جانب
 محمد تقی خان بیلکه بیکی فارس رسید که آن سبب سینه ضوزین
 نیز بر فته وارد گنج و فلکان در ای ملک دینار حاکم آن حال در مقام سر
 سبی برانده ستار الم فوجی بر سر قلعه او نشین نموده بر وصله و او
 حکیم طاعت در آورده تیار اختیار الفضا ی موسم در باغ ارباب
 از دریا به بندر عباسی بر گردانیده خود در گنج و مکر توقف دارد و
 سنده چون کار سنده بر وجه اکل و اتم تفتیق یا بد فتنه ز

سجده در دربار پسر مهمل شود و چند روز به حکم تمام
نیام آن غرض بهر تزلزلین بر داشتند هر چند که کامیابان نبوده گام
تبتانی که کلید باغ کام رانی عرصه جهان در دست باغبان اف
شیران است بیگاه از لذت اندوزی میوه مایه کارنگ منگه را
سجده و سر سبانی سر ای استیبات لغتانی فارغ منبسته اما
نیست از سایر خطوط مرعوب طبع این عزیز که مکار میباشند از حسن
و که خریزه است بان رجب تمام دارند چنانکه در ایام توقف
قداد مکرر از کار برهات که فایز آنرا رتبه منبت بغایز سایر بلاد
خریزه به بغداد می آمد در او ای که ریایات عالیات در مالک به دست
می بود از بلخ و هرات مترددین قافل در راه بمطامی کوه بسکر گرا
منه مایه بغت آن بوم بر گشته چاشنی کشتی ذریقه دور و نزدیک
میگردید دیگر این که بوکسته خواست مرضی را ایضا یا
رژیم از سوزن و آتش و مکار سوزن

متصرف و نسبت و دویم حمادی را آن خرمی وارد ارض اقدس فسفین نشان
 کردید در میان سواحل پنج و ظهور در پیش نهاد آنه پیش دران ملک
 با آنجا سی سلطان و مال کار او از سواحل امور بکه بومن اقدس رسید
 آنکه در او سطر ماه سواحل شخصی شمول الحال از اوقات او و بیامان
 در پیدایش و بیستی وارد اند خود و از این جهت لازم بماند در استانه
 سفیر حضرت شاه مردان که نزدیک بچ است او عای امامت و الهزار
 سجزه و بگوامت کرده جمع کیزی از ترک و تاجک پنج با عصمت اله میخان و سجد
 سبزه ریانی و اکثری از سر حیلان او نزدیک با و گردیدند در این روزی
 دو روزه نیز از نوبت سر خود جمع و از اطراف تمام او زبیده حتی نیاز فان و
 عقل فالی از روی نیاز بارت در و پس نکور رفته و خاک میس را بجا و
 کان رفت و بعد از آنکه رفته رفته کار او پس نه بجا با لارفت و الی قاف
 او کسب

شکست یافته

بشباب مستغول خدمت گذاری و از روی اخلاص مالک طلبی سر
یا بسیاری بود و از روی بیارخلافت مدارقانی بر امانت نمود
و ضعیف نابی و ملاحظه پاس نیاز مندی شکسته نابی اینست
نظایر با نمان من سفرون و در بگری را بر طبق مسول اینان بالوا
بدار بسیار غان که سایه کنینان تحت لوای حضرت مدار کوک عالمی
ماننداده نامدار بود غایت و انالین و ابی مذبور بار توفیق ایشان
مانند بود برادر خود را با جمعی از روسای روانه درگاه حضرت
نوزده سفر فرمودند که سانه کرده و ابی خوارزم مخم ساخته روانه
چون سانسیده برای ملازمت رکاب همایون از جوانان کار مداران
فخر روانه دربار سحلی و بجزه از اینر ستمکس شده تتر فانواری نیک
از در انولایت رفم الووتن گذرانید مانده اند تا ما که

و طایفه ارال که در سمت تهامی خود رزم بختسراق بی شستند از صد مات
 بهوشش طفوسمار قمر را پیندار کرده بود بدین اوقات نوز علی خان ولد
 ابوالخیر خان قزاق با طایفه اتقاق کرده قلم جبهه را محصور و بعد از چند
 بر فلو سبط و طایفه خان را با بعضی از روسا که دم از دو و گویای ایندود
 نیز دند منقول و معتقد فلان و ابلیگری گشت از استماع این خبر لغز از
 با جمعی از سردگان در فواج قاهره خراسان به پیشه سرار خود رزم و است
 و سینه املاک مامور و محمد علی خان فرزند حاجی سیف الدین خان بیات
 روز بار مقلی صاحب اختیار و بیوتات سرکار ستانرا بدستور اسمعیل
 که قانون کیسور گشتی بسلاطین اتقاق می توانست بود و بیاتان داد
 خراسان فرمودند که به بنیبه و تدارک الظایفه و مستقر دانسته در روز نوز
 ایت میل در رکاب ستانرا در چند عازم سفر خوارزم شوند و موکب کا
 در عازی متوق بگشت و قاضی فولاد خان سمجیل و سرخان

تفصیل عنین علیہ کشته پیره باب عنایات تاسرتابی و کلام فخره و اب
عظای بازین و اسباب طلا مبابی کسننه و در ابتدا بی ماه رجب
بغیر تینه کستان او آرد که ساکن این در استهای داستان واقع
و بگرد حرکت الفحال دست روانه گردیدند و صورت راه سنجی اما
بحدیست که بای مری استهتیم ملی و ادبی توصیف آن تواند
تمام آن روز که از ابتدا بی تا انتها دوازده روز است فقط
بینی هموار و وسط نپسند و رابی که دو نفر پاده بیلوی می خوانند
بصورت مسدابی شود و قطع نظر از آن بکوی سبت وارد در راست
بل جمال آن بچگاه از برف خیالی نیست و اکثر اوقات تا استار آن
درستان امکان دیگر لاف مساوات میزند یا نژده روز دیگر در آن
تینه کستان و اثر ار برداختند و سواخ الفاقیه ای که جمعی
به تینه سزقه از لکریه مامور شده بودند چون خراج از

در آخر فصلی

بصورت خوابیدند اما چون کسی بنویسد موایم صورت فتنه عام و موایم
 اختلاف این دولت پدید میآید امت مجد و از لغظ فاسد و کدزد
 احمد با سارا در امر مصالحه مازون و نماز ساخته بودند لهذا در کرم از صف
 عطف عثمان بجانب کرم گشت و سر نمودند چون زیارت اماکن مقدسه
 میکنند صیغه بود بعد از ورود به بزمینه و در جو لکابی فالصنعت هم و انوار
 کتبه استه با فوجی عازم عتبات عالیات گردیدند در منزل مستقر شدند
 یا شای که ضرای بعد از با محمد آقایی و معتمدین دیگر از جانب احمد شاه و
 پیشکشهای لایق دارد و لوطی که خرم خرم صم و عظامت خواجه و
 و اعانات و اسزده بهین احسان گشتند و محمد آقا برای اطلاق خرم
 انصاف سوکب بایون و میتوان امر مصالحه از جانب محمد یا شای کرد
 در بار قیصری برآید اعلی حضرت تا شناسایی بعد از آنکه از زیارت در
 کاظمین علیهم السلام است و السلام

... در روز دینار از راه طبرستان
تسلیت استند چون تمامی علمای ایران و اعیان و بزرگان را در آنجا
آن در رکاب اقدس حاضر بودند یکی بمت علیا معروف با نام دینار
مستقیم و تراج از میان است حضرت تیرانا نام بود علمای شریف
و بزرگان بعد از آن نیز در احضار در اسبانه مقدمه علوم عتیبه بود
عین جاوره اتفاق دادند که زمین با یکدیگر کهنه کرده مواد
نوع سازند و جبل مغیرت و متاجرت را مستقیم نمایند لهذا علمای
در کافه عشر استیاده مجمع گشته بعد از آنجا که شرب مذاب ملت
تسلوک و بیانات بقتله دادند و بینه مستور بقیعت با حرام سوده را
و بپیر یکی افاضل و حضا مخنوم گشته نقلی از آن در خزانه عامه مقدمه
سوادی از آن افتاد یافت **سجده** **بیت** **نور** **عرض**

در این ایام هر که در این ایام با دست راست بر این دعا بخواند
 بجایب جنون مفضل با صفت چون قلمه مذکور میباید استسما در او را نقل شود
 او از بیکه راز حیره و حقیقت موقوفه لاد او از بیکه اینجا پیش از وقت برسد
 کرده اطراف قلمه را آب بسته با علقه خود راه بر غار بان طهارت برود
 که از آریای آتش روان را از آب و نند تر از حرم میکند شسته و در
 کرده بود بند بند اواب می لغت کند و بس قلمه مغرب بخام
 احتیاط گشته اطراف قلمه محصور و مقرر است که نیز ما حفر کرده از کفاره
 قلمه بجز ایچ عازری سازند تا مورین با انجام این امر دامن بر زده در عرض
 روز اطراف قلمه را مانند کام درام فلجیکان حشک یا خسته و حواله
 ردون سلوه انجام یافته روز چهارم کلوه نوب و قیناره از چهارم
 قلمه فرور کینه و دود از قلمه کیمان بر آید چون الطایفه خود را با آب در
 نام عمر طالب امان و پاکبند قلمه وارد در کلاه سپهر
 کت و حوزت طایفه را در حوزت طایفه

غلبه درین عهد قرار نایم با بادولت تانینشای بی حیانت و نفاق
نه دین بکار بود و در از عیبتی مستوجب غضب و سخط خدای گدانه و بد
دل و ایدر در درگاه خداوند صمد و سزما و عوفا مستحق سبها
پیش ما شیم و خون ما بیام و پیر یاستد فن بدنه بعد ما سوفا
بی الذین بد لونه و از سوانح ایکنه بار جوخه حکم بنیست
سایان اردو منت کشته فوجی از سار و سایر اناس اردو
در بر جانب ملک ستاننده و آسنگ تاراج و خاشاکه کردن این
محلن بمایون کشته سبی فورا اردو پستانه بمایون و الا کزن
این برین ایله اسس بفران و ارال کس ستاده استاده کرده
بد ایچر خان و الی فراق با فوجی از فراقیه و اوز بکبه ارال نقلیه
در ارال ملک و لایق خوارزم بی بسته وارد شد چون حال را بد
پده بود عریضه نیاز اطلاع اینر مستور بر ایکنه بر اطاعت و التوا
بنیت بر رگاه معلی روانه و نمودار را

۴۰

اینها برای پادشاه و سایر اعیان و اهل بیت است
 اصدی و ارد این ولایت مسود ما ذامبکه برقم است و جزا مخصوص
 یا شیخ او را راه نداده و گرفته بجای جابه و ایلی بسیارم و بررگاه چهار
 پناه بنفستند و طریق معاملات را برجهت باالبتال موقوف داریم و
 مشفق و رعایای سکنه یارجوی و اینچه دران نوازی باشد مانع ازین
 کرده باین ولایت آیند محال کسی نداده نزد حاکم یارجوی بویست
 که در صورت قدریم سکونت نمایند برگاه اوز بیکه ازان نمرکتند و قبول
 خدمت آیند و نیک علیه و مسرمان برداری عالیجاه و ایلی ننگند در پیشه
 کوشش کنیم در برابر باد و دست این دولت خدا داد دوست و باد هم
 ایستان دشمن بود به با عتقاد تمام بلوازم خدمت و بکناری و اطاعت
 خدمت واجب کردیم که مادام ایلیمت بدلول و لا تنقصوا الایمان
 ایها الذین آمنوا و امنوا بالعمود درین عهد

و معتد استند بقجای احسن العفو عند العذرت نیاید بر احوالات
اسلام و اهل بیت علیهم السلام و ولایت لعیط امن و امان و مورد بر حسن
احسان ساخته مدلول عقیقه عمده سلف از کفایان گذشته است
و عالیجاه صلواته دو دمان جنگر غانی محمد طاهر خان نواده مرحمت نیاید
محمد خان را بوالیکری خواندند از زم بختن و یکی را و سارا بختایت فاضل
تاسیست ای سرور فرمودند بنواد از ای این جان بختین و طاعت
تایمی کتر میان و انابعتان و ایمان و آق سفالان بر دو فرزند
و جعتای رعیت و بختزه بالسان و ایجتان مستجد و معتزث بعد مکتب
و بین بر خود لازم سایتم که کمال ضد مسکاری بجایگاه و ایلی ند لور بمون
بعد لستامن بعد سل از بند دولت نادره خدا داد و ایلی و نوره بر نزار
و احوالت دیگر بی خدمت بختی اختیار نگنم و بقجای الطحواته و الطبریه
و اولی الاقر مستکم استعمال امر تاسیست ای بر بار خود بختین فرزند
مخص نغور ایم و اهر بر از اقرامه ایلی و ک...

ن در جوانان اعتباری کلام همه حوازم را اسان دیده است
 م رکاب حضرت استیاب سبانه بخراسان مامور و محصلان سینه بزرگ
 لعین و نامی اسرا که در عهد سلف از خراسان برده بودند که در آن
 کرده بیک از خویش و اقربان اینان که حاضر بودند سیر شدند و چنان
 از طریق رسید که قمار قید اسرا و زبکبه شده بودند البتة بر اینهمه مستحق
 را در راه در نظر گرفته روانه معصده ساختند و عدد اسرای خراسان
 در حقیقت دوازده هزار نفر میباشند که از آن جمله چهار هزار نفر در قلعه
 بودند بدار و دو باب بخت البتة اسرای تمام و از خیر ما کول در
 بستان همین باب را روانه خراسان ساختند و در قلعه که چهار
 و در در موضع موسوم بخت غلخال که بعماری است بلند و بر کار بی
 در حقیقت احداث شده بود که بی داده قلعه مذکور را بکوت
 موسوم چند روز با نظام امور حوازم و انجام مهمان آنوقت

بمنه امای روسای خوارزم خود مسجد قدیم حدنات انولایت و مقبر
لوی ایلی و اطاعت کشته هدیو پهمال بنزوالی ده با محمد و دی در انگ
کده ایست در هفتم ماه مبارک صیام از حیوت صرف ز نام لغت و ز نام
کرده در چهارم سوال وارد یار جو سینه و بعد از ورود لویه منصور
بکار جو حکیم بی اتایق که متاثر از و مسجد خاص و ساه ابو الخیفان بود
از جانب راه والا جاه مذکور با سلیمه و مشکس وارد و شرف اند در تقابل
عینه علیه شایب و نیابت فدیوانه بسیاری کشته بهفت الفرافت است
و از ارباب جهانگشا بجایب حرد هفت نموده در و متاثر محمد خان و
ریم با حاکم اند خوبی و اکبر و ایجان آن بلکت حرب الاماره افندس
جسین سایی نیاز و در باب ضبط و ابطال امور ملکی امر علیه و از سادات
از موقف اعلا الفاکشته و مرضی که دید و مویب والا از راه کلات
که مسکن قدیم آن حضرت است متوجه مشهد مقدس گشته
ساله کمالون عمارت عالیه و سینه رفیع

و ده لعلو داری بر داخسته پس علم ابا بون می امره قلمه نافع
 شسته فوات بنزیران اردو جانب قلمه خیر لکستان بودند و
 بر در خانه موصل سببه تو یاری خانی از در بهایت در حوزم نهیت
 سبب از جهان بیزام کین جلالت حسب فوج جفوج آغاز عبور
 کرده سبب انجام اسباب قلمه گیری و بردن سبب نهیت و
 عقب اشتغال و رزیدند و بعد از آنکه در بای الی سبب قلمه و
 کردید سبب انجام اسباب قلمه گیری در سبب همه مستقیم
 هنگام سحر سبب لوط و لطفک سوره رومی قلمه سبب و
 آسمان اینک روز قیامت بر ملکین استکار کردید و
 لعلو لوط و قیاره دود آیز نهاد بر آوردند و چند روز
 همین تپج برای سبب ملکین لعلو همه از قلمه بود

بنداشت جمعی از علما و افاضیان رام و روسا را از وی
سپان تازی نژاد کوه پیکر و سبک‌های لایق بدر بار و سپهر
ق و کساده منهد کنند که جمعی را بدر بار میفری و کساده امور
و در اینجوی که دل خواجه اقدس است بین الدولین صورت انجام دهند
از اینک اطفا بی سر و سبکین ستمه مژ مطر نظم اوز می بود قبول
سول فرمودند اب ز ابراهیم پوشش کسوت امان و سز ابلا
وز شریف عفو اطمینان ساختند یا شایان نیز قاصی و غمی
صل را با چند نفر از سران عثمانی روانه استنبول نموده بفرستند
ل بید احمد معارن آن محاکم که از جانب احمد یا شایا بدر بار
فته بود و در دوجر آورد که بایستاه اسلام بناه روم او را

تمامی مالک سمت غربی انک را با دریای سند و ناله بیکر منسوب
 از دریای سند را که عبارت از نیشاپور و مسکنات در آن ملک
 کابل و غزنین و کوهستانات مسکن افغان و هزاره جات و قلو
 بیکر و بیکر و خدا آباد باقی الکای دیر هات و مسکن جو کچه و پلوتجه
 و صوبه بلخان را با جمع قنار و مواضع و قنار و مزارع و برکنات بنادر
 از بندگی متابع رودخانه انک با کل دره ها و اماکن که از آب مذکور
 منبوع شده اینهارا افزا گرفته باشد تا صدی که دریای سند و ناله بیکر
 بد دریای مجیه اتصال نماید و آنچه بر همین از جهات بایرا دایره و
 در سمت غربی واقع شده و در پامان و مسعها بیک در سمت غربی غزنین
 و دریای سند و ناله بیکر واقع شده باشد مخصوص دولت نادره
 صیغه مالک محروسه است سلطنت قاهره بخوده ایم که من بعد صند و
 دیات و برکنات مذکور که استکان اند دولت خدا داد بندگان
 سهرتها و مسکن و مسکن بوده و عهده سررشته

از مشرق اندر دست پندار عالم ز دیده عین اعلی حضرت باد ساه
سکه ز جا چه بشید در سکه بزرگ اهل زمان و حرمه مردی
در احسان بودند بقوت این استنظم و از فیض ملاقات و میاست
بزم ارم نظم نمایون ایشان بهره در کس نه با تفاق و اردو را سلطنت
سنا بجهان آباد و نامی ز این و جوهر امالات و کسوز نایب و سلطنت
بند و سنان را بر رسم سبکس موجب بوقبل علیله سفیل ثابن سرکار
موز و سنان ساخته از حضرت بزم رسول این نیازمند در گاه ابی را
لطیف قبول و از بعضی نکول و در عالم اعلیت و اتحاد حقیقت که مرعات
سلسله عبده کو رکابند و دوم ز کابنه مطمح نظر قدسی منظر ایشان
بی بود تاج و نیکین سلطنت هندوستان را کمال کان باین نیازمند
در گاه ابی و تقویین و محول فرمودند که ازین عطیه از پیر در راه
در برادر نسبت به برادر اهل بی از استانت ه بلنده
نماز مزد در گاه در وقت بیست و نه

ترمیم یافته بود و در هر دو طرف بازار و چهار سو حمام در مسجد در باط در آن
 رکنه حکم مصلحان فید بسند که کار گنجان در تمام آنها سعی جمیل بطور رسالت
 و در اینجا پلکریکی و محال و جبهه ابادتین و برای هر یک از بسکه این
 یکم بیشتر در برای جبهه بودند سر رشته مکتبت و معین و امور التوا بیت
 مستظم فرموده از راه عسکرت آباد بنوستان وارد زادگان و چند در اسیر
 و تربیت امکان بر داشته در او آخر سوال وارد ارض متوجه و نیز فاندوز
 طواف آستانه اقدس کنند چون بعد از نیم بند و گستان و قدین در صوم
 که در قبه مینایی سپهر بر قیام ماه و هر طغنه نیز در ویم چنین بود در سینه
 تر گستان مقل طلا بی کو هر کس در صوم و یکوا بر پیش ترمیم یافته بند
 رقیبه رهنویسته بود و صوم هر یک در مکان که فرمودند و از وقایع
 ایام توفیق بهنگه قبل از روز و ذکوبه والا کسرتاده باد شاه و
 بند و گستان با افاض نام و کتف بر ایا و چند ز کتف
 توفیق است و بعد از

گذرا بنده نوشته نقولیش برکات و مجال متعلقه بصوبه نیمه و مصارف
صوبه کابل را که در کم شرفی و جنوبی دریای انک واقع و موافق
عهد نامه پادشاه و الایاه بند تعلق داشت رسایند بنس این مقال انکه
بعضی از برکات و افتخار کم شرفی دریای انک در از منته سابقه کتب
اخراجات کابل مفرد بوده در جنبی که ولایات طرفین رود انک صوبه بود
واقع بوده سال باین دولت روز افزون حواله شد که بعد از مدت پاره
باز بدولت علیه کور کابینه متعلق باشد و هم چنین بعضی برکات از طرف
متعلق به نیمه و سندی بود تا مرغان صوبه کابل در ضمن اشراف بود
عالیون از هندوستان عرض و اسناد عاموده که برکات متعلقه بعضی
امل طریق الوداد استمرار بدولت بلکه ناموریه قرار گیرد رسول او در
به مع قبول یافته این سخن با بنای سعیدان مورخ حضرت
حضرت نقاره دو دمان برزگی و حسن استانی

چنانکه شایسته میفرزد ز کجاست باید مکمل بجوهر ابرو اولی شاهنوا
 بعبت دیند که از حرکت از شاه جهان آباد است و آن صاحب
 رتبتیست که جوهر نگار بند پی و ابرائی سیرانی م آن کتت و حسی
 بر آئین بر داخته است که ایام راه بود بهیست حسرویی از
 بی سلطان و کوهرهای آستان که هر یک با خرم اقلیمی و در برابر
 ایام کوهرست چراغ ماه و لعل در حش ن آفتاب میبود که زین
 نیب داده نیمه نیز در حوز آن مکمل و مکمل مروارید آید که کوهر است
 شایسته ایام ساختند و به تخت نادری موسوم گردید روز دیگر
 حیمه و تخت را با تخت طاووسی بصب کرده چند روز مجلس
 روی تانزادگان عالی بنابر است حمایتها ی کران بها و باز
 صح و بجوهر نگار که فزون از تو صد قیاس و
 بی تبار علی قلی خان عطا و دار السلطنت برات

در همین علاج و بهمانه در تمام روزها پس بر او عمل
صاف می موزا بود عنایت کرده و سکه خطبه دارا لفظ بهرات را نیام
بی آنجناب فرمودند و بعد از طی این معذات سایر اداکن گرامی را
مزاله موزا مرض و معسر خفته که ماه دیورات مکت کرده در این
آن که هوایا معذال که بد روانه ارض اقدس شود پس این را با آن
مست نسبت و بهر نامند لور با صوت بهمنی و سطوت بهمنی از تو کبابی
ستان حرکت درگاه درگاه که از شهرهای مستهور آن ولایت است و
سینه عزه زیم النابی وارد فرایته باد پیش کشنده و در روز ورود
ب جهان کس از صافی موزا نیز با سیاه آراسته در سر راه با شن
سینه از سعادت تعینل کاب اقدس بهره ور گشته آن کس که
تیره بسته جوقه بگو در کمال زینگی و استعداد صفت سینه بودند
نظرا قباب اثر گند ستینه خدمت سایر ادا که کار موقف قبول
نماز و در رای کوی کار سر فرازی یافته جوهر

بحر اسان رسانند و چند نفر از سبک بکبان نظام و خوانین را با توجی
 روانه سمرقند فرمودند که از ترکمانیه آن توابع جمعی را ملازمت رکاب
 احتیاج داده از راه خارجی روانه خراسان ستوند و احدی را قدرت نهند
 که در آن از سلسله القبا در بیرون کشند و همه جهت است هزار کس از او بکشد
 ترکمانیه بخارا و سمرقند و یاقی ولایات بود آن از یکجا با بیدن خدمت
 رکاب و مشرف اندوزان ملازمت اردوی بمنزله کشند سبب خراسان
 مامور شدند و در پارتی هم رجب نیازگی بردوش ابوالفضل خان را بخدمت
 طلعت زینت مستیاز داده فرق دولتش با کوشش کارزایان را قتی مضطرب
 ساخته مالک نمت شمالی رود امویه و ماورالنهر با در تحت و خارجا
 محالات جنوبی امویه را صمیمه مالک کسر و لادند که بدسور پنج ولایات و بنا
 آن بدولت مادریه مستقل باشند و چون سلاطین سابقه نوران با عرض
 غایبی مخصوص بودند از فوط ملک است تا در نام الغنص فاذا با خطاب

و در ماه ربیع الثانی در شب بیست و نهم در کعبه
بودند رنگ رازی توفیق نمودن او کردند بعد از آن جسم روستا و ثقیل
بسیارگاه حضور آمد پس جبهه ساری استوار کردن تمان نمودند
نمراوت یافته بجزینه و منزل که برای خان و اتمام او مرتب گشته بود معاش
ند روز چهارشنبه است و در یک ماه و موکب عزوستان از منزل کوچیده
سرسنجی بخار و در یکم اردو بی گشته ابو العیاض خان بجای آمد
بوشش طلاجات و مگر جنجور صم و اب مازی زار دیار و سوارین هر طلا
سپه دامن بی اجماع او نیز لطایف طبع و شیره و خیرات است
ورگشته در ایام توفیق موکب جهان گشا ابو العیاض خان ایچ لازم است
بان برداری بود مقبدم رسانیده و جمعی از ایلات ترکانه و از ک
او سایر ممالک تور از اسواره و سلم آوردند نظر آند که
طایفه با سر کدگان خود در سلک ملازمان رکاب حضرت
ند و ام و الا ناقد است که این استراحت نمود

